



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
ISSN: 1606-9080 • www.roshdmag.ir

روشد

روشد

ماهنامه آموزشی و تربیتی
برای هنرجویان هنرستان
دوره پنجم / مهر ۱۴۰۳
شماره پیاپی ۳۳
صفحه ۴۸

۱

۳۲ ریل کسب و کار

۲۰ دنیای هنرستان‌ها

۸ بامشتری رک و راست باشید





بیمارستان الم
مدرسه تابعیه
غزه
محمد الد
أسرو آیس
بیمارستان الشفا
صبرا وشت
محله تل اله
عمدانی
ن
ز
دوره
ل
فا
یلا
وی

این کلمات را جستجو کنید
/ بیمارستان المعمدانی
/ مدرسه تابعین
/ غزه
/ محمد الدوره
/ أسرو آیس
/ بیمارستان الشفا
/ صبرا وشت
/ محله تل الهوی
این ها بعضی از کارهای یک
باند جنایتکار است.



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول / محمد صالح مدنی
سرمدیر / مهدی عبدالمکی
مدیر داخلی / الهه قربانی
طراح گرافیک / جواد صفری
ویراستار / کبری محمودی
شورای برنامه‌ریزی / اسفندیار چهاربند، عباس بیات، محسن بهرامی، حسن آقابابایی، احمد رضا دوراندیش، فاطمه انصاری
مدیر هنری / کوروش پارسائزاد
دبیر عکس / اعظم لاریجانی
طرح روی جلد / محمد شکیبا
چند رسانه‌ای: علیرضا جمفری



نشانی رشد هنرجو
در پیام‌رسان شاد



نظرسنجی رشد
هنرجو

یادداشت سردبیر

دست در دست هم به مهر

پای دستگاه تراشکاری بودم که يك لحظه چشمم به لوله آب خنك كاری دستگاه افتاد. از همان لحظه‌هایی که آدم بی‌خود و بی‌جهت به فکر فرو می‌رود. دستگاه را خاموش کردم و يك دو قدم عقب‌تر آمدم تا با چشم خریدار براندازش کنم. فکر و خیالم داشت لابه‌لای تکنیک چرخ‌دنده‌های دستگاه را هم و ارسای می‌کرد! با خودم گفتم، اگر این گیره سه‌نظام دستگاه فقط چند میلی‌متر با انحراف بچرخد، نه تنها هیچ قطعه‌ای درست تراش نمی‌خورد، بلکه خطر جانی هم دارد! اگر چرخ‌دنده‌ها داخل نچرخند یا اگر همین لوله آب خنك كاری، حین تراش، قطعه را خنك نکند یا اگر ... همین‌طور «اگرها» بودند که به سمت ذهنم روانه می‌شدند.

فرقی نمی‌کند دستگاه تراش کاری با مثلاً يك تابلوی نقاشی. اگر هر قطعه حتی کوچک نقاشی هم درست طراحی نشود، طرح نهایی به دل نمی‌نشیند. یا مثلاً پرورش قارچ. اگر آب و نورش، یا خاک یا بذرش یا ... درست و دقیق انجام نشود، قارچ به خوبی عمل نمی‌آید.

این‌ها همه مثال‌های کوچکی هستند. مثال بزرگ‌ترش می‌شود مثلاً يك کارخانه با آن همه دستگاه و نیروی انسانی، که هر کدام سر جایش باید درست کار کنند تا کارخانه موفق شود. بزرگ‌تر از آن حتی می‌شود يك کشور و ملت. اگر هر کشوری بخواهد موفق شود، هر چیزی و هر کسی سر جایش باید کارش را درست انجام دهد. حتی هنرجوی هنرستانی اش. موفقیت هدیه نیست که به کسی بدهند، باید به دستش بیاوریم. اول مهر است و شروع يك سال تلاش. اینکه در کارگاه و کلاس خوب مهارت یاد بگیرد، اینکه فن کسب و کار را خوب بلد باشید، اینکه در حرفه خودتان پهلوان باشید، یعنی اینکه شما هم دارید برای موفقیت و پیشرفت کشور تلاش می‌کنید.

پس بسم‌الله.

مهدی عبدالمکی

- ۱- دست در دست هم به مهر
- ۲- شهر بازی با هیجان اضافه
- ۴- نیمه پنهان صنعت بازی
- ۶- کسب و کار فسیلی
- ۸- با مشتری رگ و راست باشید
- ۱۰- رایحه آرامش دقیقاً چه رنگی است؟
- ۱۲- در جابال زدن
- ۱۳- شکل چند وجهی خنده
- ۱۴- اهل حرف و عمل دو منظوره
- ۱۵- پس چرا به آرزوهایم نمی‌رسیم؟
- ۱۶- جن رقه
- ۱۸- ماه مهر
- ۲۰- دنیای هنرستان‌ها
- ۲۲- رنگ باختن عاطفه‌ها
- ۲۴- فرش‌های ذهنی
- ۲۶- کلید موفقیت گروهی
- ۲۸- دوست دارید تعمیرکار تلفن همراه شوید؟
- ۳۰- رد پای مقاومت در گذر زمان
- ۳۲- جایزه‌های انفجاری
- ۳۴- ریل کسب و کار
- ۳۶- روزنگار مهر
- ۳۸- مسیر درست را انتخاب کنید
- ۴۰- کسب و کارتان کارت ملی دارد
- ۴۲- کارآفرینی هدفمند
- ۴۴- قصه‌های هنرستان ما
- ۴۶- شیراز، شهر ترنج و نارنج
- ۴۸- ماجراهای آچار فرانسه

خانواده مجلات رشد
همه تلاش خود را کرده است
تا این مجله در دسترس عموم
دانش آموزان قرار گیرد و همه
کودکان و نوجوانان مبین عزیز
اسلامی مان امکان تهیه آن را
داشته باشند

قیمت: ۱۸۰۰۰۰ ریال

نشانی دفتر مجله:

تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۵

تلفن ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱-۲۱ (داخلی ۵۴۰)

نمابر: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

وبگاه: www.roshdmag.ir

پیام‌نگار: honar@roshdmag.ir

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵ / ۲۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۴۶۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

چاپ و توزیع: شرکت افست

۱۰۰۰۰۰

دوره پنجم / مهر ۱۴۰۳ / شماره پانزدهم ۲۳

واقعیت مجازی شهر بازی باهیجان اضافه

همیشه بعد از یک هفته یا گذراندن یک زمان سخت و پرماجر، استراحت و تفریح نیازی حتمی است. معمولاً در چنین شرایطی تجربه محیط‌های هیجان‌انگیز خیلی می‌چسبد! رفتن به شهر بازی یکی از انتخاب‌های پرهیجان برای همه رده‌های سنی است؛ به خصوص شهر بازی‌هایی که از فناوری‌های جدید و امروزی استفاده می‌کنند، انتخاب‌های جالب‌تری هستند. یکی از معروف‌ترین فناوری‌هایی که از آن در شهر بازی استفاده می‌شود، واقعیت مجازی است که واقعاً شهر بازی‌ها را به محلی برای ماجراجویی با هیجان اضافه تبدیل کرده است.

«واقعیت مجازی» یک جهان سه‌بعدی و باورپذیر، اما غیر واقعی است که در آن می‌توانیم دنیای جدیدی را تجربه و کاوش کنیم. عینک‌ها و دست‌آزادهای (دست‌آزادهای) واقعیت مجازی به ما امکان می‌دهند هم از نظر فیزیکی و هم از نظر روانی وارد دنیایی دیگر شویم. در واقع دستگاه‌های واقعیت مجازی تصویرها و ویدئوهای دیجیتال و سه‌بعدی را به صورت بسیار باورپذیر نمایش می‌دهند تا در ذهن کاربران تجربه بصری واقعی ایجاد کنند.

فاطمه ربیعی‌نژاد

واقعیت مجازی از ترکیب فناوری‌های متفاوت استفاده می‌کند تا تجربه‌ای سه‌بعدی و تعاملی به کاربران عرضه کند. این دستگاه‌ها سه بخش اصلی دارند:

اول) بخش ورودی برای دریافت داده‌ها^۱ از کاربر؛

دوم) بخش پردازش^۲ تصویرها و داده‌ها؛

سوم) بخش نمایش تصاویرها و ویدئوهای سه‌بعدی.

بخش ورودی شامل حسگرهای متفاوت مثل شتاب‌سنج، حسگر دید و کنترل‌کننده است. این حسگرها اطلاعات مورد نیاز مثل جهت حرکت، موقعیت کاربر، سرعت و شتاب را دریافت و به دستگاه منتقل می‌کنند. بخش پردازش، داده‌های دریافت‌شده از کاربر را دریافت و پردازش می‌کند. همچنین، در کنار اطلاعات دریافت‌شده از کاربر، تصاویرها و ویدئوهای سه‌بعدی را پردازش می‌کند تا خروجی مد نظر تولید شود.

در بخش خروجی نمایشگرهای باکیفیتی وجود دارند که تصاویرها و ویدئوهای پردازش‌شده را، با توجه به داده‌های دریافتی، نمایش می‌دهند. از این نمایشگرها در عینک‌ها و دست‌آزادهای (هدست‌های) واقعیت مجازی استفاده می‌شود و حتماً باید از فناوری نمایش سه‌بعدی پشتیبانی کنند تا خروجی مدنظر به سمع و نظر کاربر برسد.

واقعیت مجازی به جز مراکز تفریحی و بوستان‌ها، در مکان‌های دیگری نیز کاربرد دارد و استفاده از آن به سرگرمی و بازی محدود نمی‌شود. می‌توان گفت، کاربردهای متفاوتی از این فناوری را در دنیای امروز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً با استفاده از واقعیت مجازی می‌توانیم آموزش را بهبود بخشیم. ارائه مطالب آموزشی با استفاده از واقعیت مجازی می‌تواند کیفیت آموزش را ارتقا دهد. مثلاً برای رشته‌های آزمایشگاهی می‌توان محیط آزمایشگاه را شبیه‌سازی کرد تا همه دانش‌آموزان در دورترین منطقه‌ها هم بتوانند از آن استفاده کنند. یا اینکه مفاهیم پیچیده و سخت را می‌توان از طریق دستگاه‌های واقعیت مجازی خیلی آسان‌تر آموزش داد. حتی برخی مطالب ریاضی یا فیزیک را که به درک سه‌بعدی نیاز دارند، می‌توان از طریق ویدئوهای سه‌بعدی تدریس کرد. علاوه بر آموزش، از واقعیت مجازی می‌توان در زمینه‌های تجاری، ارائه محصولات و انجام پروژه‌ها بهره گرفت.

شرکت‌های تجاری یا تبلیغاتی می‌توانند با تولید محتوای سه‌بعدی کالاهای خود را در محیط واقعیت مجازی تبلیغ کنند و مزیت‌های کالای خود را با کیفیت بالاتر و دقت بیشتری به رخ بکشند. همچنین، شرکت‌های طراحی ساختمانی یا معماران می‌توانند علاوه بر نمایش نمونه کارهای قبلی خود، برنامه‌هایی را که برای پروژه‌های آینده خود دارند، از طریق واقعیت مجازی به اشتراک بگذارند.

واقعیت مجازی در پزشکی و سلامت نیز کاربرد دارد. دانشجویان علوم پزشکی یا حتی پزشکان می‌توانند یک عمل جراحی را در محیط واقعیت مجازی تجربه کنند و با مشاهده وضعیت بیمار از زوایه‌های متفاوت، اطلاعات خود را عمیق‌تر کنند تا در آینده بتوانند تشخیص بهتر، تجویز دقیق‌تر و سرعت عمل بالاتری داشته باشند و حتی مهارت خود را در عمل‌های جراحی ارتقا دهند.

همان‌طور که گفتیم، مزیت‌های واقعیت مجازی شامل تجربه غنی‌تر، آموزش بهتر، کاربردهای پزشکی و «تفریح با هیجان اضافه» می‌شود، اما باید دقت داشته باشیم که این فناوری نیز مانند هر فناوری دیگری عیب‌های خاص خود را دارد. هنگام استفاده از آن باید از عیب‌هایش هم اطلاع داشت و با آگاهی از آن‌ها برنامه‌ریزی متناسبی انجام داد. یکی از مهم‌ترین عیب‌های آن، تأثیر استفاده مداوم از آن روی سلامت جسمی و روانی افراد است. استفاده بی‌رویه می‌تواند به بخش‌های گوناگون بدن مثل چشم‌ها، عضلات و استخوان بندی بدن آسیب برساند و سبب بروز سردرد یا تهوع شود. استفاده طولانی مدت باعث کاهش تعاملات اجتماعی افراد در دنیای واقعی می‌شود و این ممکن است در روحیه افراد اثر بگذارد و باعث افسردگی، کاهش اعتماد به نفس، انزوا و سایر مشکلات روانی شود.

از عیب‌های دیگری که این دستگاه‌ها دارند، قیمت زیاد آن‌هاست. در واقع، هم خود دستگاه‌های واقعیت مجازی پر هزینه هستند و هم تجهیزات آنی که برای تولید محتوای واقعیت مجازی استفاده می‌شوند گران هستند؛ چرا که دوربین‌ها، صداپرها (میکروفون‌ها) و تمامی تجهیزات استودیو باید تصویرها و ویدئوهای سه‌بعدی و باکیفیت بسیار بالا تولید و ضبط کنند.

به‌طور کلی، واقعیت مجازی فناوری نوینی است که امکان تجربه جهانی نورابرای ما فراهم می‌کند. اجزای آن ترکیبی از حسگرها، پردازشگرها و نمایشگرهای باکیفیت هستند. واقعیت مجازی کاربردهای زیاد و تجربه‌های بی‌شماری برای ما فراهم می‌کند، ولی در کنار مزیت‌های غیرقابل انکاری که دارد، عیب‌هایی هم دارد که باید با برنامه‌ریزی آن‌ها را مدیریت کرد تا بتوان از مشکلات احتمالی این ابزار هیجان‌انگیز جلوگیری کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Virtual Reality
2. Headset
3. Data
4. Process



بازاریابی دیجیتال
Digital Marketing

نیمهٔ پنهان صنعت بازی

علیرضا جعفری

امروزه روز کسب و کارها فقط فیزیکی نیستند؛ نه اینکه شیمیایی باشند! قبلاً مغازه یا فروشگاه‌ی در خیابان یا محله، ساده‌ترین تعریف از کسب و کار بود، اما الان می‌دانیم که غرفه و مغازه و حتی فروشگاه می‌تواند مجازی باشد و وجود خارجی نداشته باشد. حالا که حتی ساده‌ترین چیزها این قدر تغییر کرده‌اند، به نظر شما روش‌ها و قواعد کار در آن‌ها نباید با هم متفاوت باشند؟ سلیقه‌های زیادی هم ترجیح می‌دهند به جای خرید حضوری، مجازی خرید کنند. یعنی در آینده شما هم مجبور خواهید بود این امکان را برای مشتریان خودتان فراهم کنید. پس خیلی مهم است که این قواعد و روش‌ها را بشناسیم و به‌روز باشیم؛

در زبان فارسی معنی صنعت را پیشه و هنر دانسته‌اند. اگر به لغت‌نامه‌های خارجی نیز نگاهی بیندازیم، معنی صنعت را فرایند تولید کالا برای فروش، به‌ویژه در کارخانه یا منطقه‌ای خاص دانسته‌اند. به عبارت ساده‌تر، هر فعالیت تولیدی را صنعت دانسته‌اند

خلاصه‌طوری!

در آینده کاروکاسبی‌ها به تعریف یک قسمت مجازی یا برخط برای خودشان نیاز دارند. این قسمت هم برای موفق شدن مجموعه‌ای قواعد و روش‌های به‌خصوص دارد. برای جانماندن از قافله، باید بازاریابی دیجیتال (دیجیتال مارکتینگ) بلد باشید. ما از صنعت بازی مثال می‌زنیم تا روش‌هایشان را ببینید و ذهنتان باز شود و هم‌زمان متوجه ماجرا شوید. بله، درست شنیدید! صنعت بازی، دنیایی برای خودش دارد و خم‌رنگری نیست. پس حتماً صنعت است.

پیش‌تولیدی اجرا می‌شود تا رفع عیب (دیباک) شود. در نهایت، نسخه اولیه برای عموم منتشر می‌شود. تازه اینجا هنوز کار به اتمام نرسیده و به‌روزرسانی‌های بعدی نیز باید در بازی برای آینده در نظر گرفته شود.

خب، حالا که بررسی ساده‌ای کردیم، مشاهده شد که بازی واقعاً نوعی صنعت است و افراد زیادی درگیر ساخت بازی هستند.

دوستان عزیز، در این شماره سعی کردیم ببینیم بازی صنعت است یا خیر. در شماره‌های بعد به‌صورت کلی به مراحل ساخت بازی می‌پردازیم. با ما همراه باشید تا ببینیم بازی و فیلم خوب چطور می‌توانند سرمایه‌گذار خوب جذب کنند، محبوب شوند و به عبارت دیگر موفق باشند!

پی‌نوشت‌ها

۱. اگر حوصله مطالعه ندارید، از خلاصه‌خواندن شروع کنید!



وگرنه ضربه‌فنی خواهیم شد. چقدر در روز وقت خودمان را صرف بازی‌های برخط یا غیربرخط می‌کنیم؟! یا اینکه در روز چند ساعت فیلم یا مجموعه‌های سینمایی می‌بینیم؟ اگر بخواهیم با خودمان روراست باشیم، خیلی! حتماً می‌گویید چه ربطی داشت؟ ربطش اینجاست که در این صفحه، یعنی «ابزار هنرجو»، می‌خواهیم از بازاریابی دیجیتال (دیجیتال مارکتینگ) برایتان بگوییم. اما با طعم بازی و ویدئو. یعنی به شما نشان بدهیم که این بازی‌ها و ویدئوها که شما را گرفتار خودشان کرده‌اند، برای بازاریابی به‌صورت دیجیتال، از چه روش‌هایی استفاده می‌کنند و شاید شما از خیلی‌هایشان بی‌خبر باشید.

به نظر شما چرا به فیلم‌سازی و بازی‌سازی صنعت گفته می‌شود؟ مگر این‌ها شرکت‌های بزرگ تولیدی هستند که بخواهند صنعت به حساب بیایند؟ بیایید با هم بررسی کنیم که آیا صنعت هستند یا نه! ساده‌ترین راهکار، رفتن به سراغ لغت‌نامه‌هاست و چه لغت‌نامه‌ای بهتر از دهخدا! این لغت‌نامه معنی صنعت را پیشه و هنر دانسته است. درست شنیدید، هنر. پس در زبان فارسی هر حرفه هنری می‌تواند صنعت به حساب آید. اگر به لغت‌نامه‌های خارجی نیز نگاهی بیندازیم، معنی صنعت را در فرایند تولید کالا برای فروش، به‌ویژه در کارخانه یا منطقه‌ای خاص) دانسته‌اند. به عبارت ساده‌تر، هر فعالیت تولیدی را صنعت دانسته‌اند. پس بیایید بر مبنای هر دو تعریف ببینیم آیا بازی و فیلم صنعت حساب می‌شوند یا نه؟ فرایند ساخت هر بازی به این صورت است که ابتدا یک یا چند نفر روی ماجرا و داستان ساخت بازی شروع به فعالیت می‌کنند. این افراد، علاوه بر اینکه نویسندگان توانمندی هستند، باید بتوانند نوشته داستانی خود را به سمت پیاده‌سازی مراحل بازی جلو ببرند. علاوه بر این، نویسندگان بازی باید درون‌مایه بازی را هم در نوشتار خود رعایت کنند. به عبارت ساده‌تر، یعنی بازی، علاوه بر سرگرم‌کنندگی، چه پیام و هدفی را در پیش دارد. بعد از تعیین داستان و درون‌مایه، نوبت به مرحله‌سازی بازی می‌رسد. در اینجا بر اساس گونه (ژانر) بازی، مرحله‌سازی صورت می‌گیرد. در مرحله‌سازی صفحه نمایش بازی (اسکچ‌برد)، مراحل بازی و نحوه ارتباط آن با اجزا و با یکدیگر کاملاً مشخص می‌شود. این فضا سنگ بنای ساخت بازی محسوب می‌شود. سپس امکان‌سنجی (مرحله صفر) بازی مطرح می‌شود. مرحله (فاز) صفر به مرحله‌ای گفته می‌شود که در آن مشخص شود هر طرح که چه بودجه‌ای نیاز دارد و آیا ایده از لحاظ اجرایی ممکن است یا نه. بعد از طی مراحل گفته‌شده، تازه اجزای طراحی نرم‌افزاری وارد کار می‌شوند. بر اساس اسکچ‌برد، طراحی گرافیکی بازی و برنامه‌نویسی آن جلورفته است تا نمونه اولیه ساخته شود. بعد از آن، بازی به‌صورت

در آینده، همه کسب و کارها به قسمت بازاریابی دیجیتال نیاز دارند که شامل مجموعه‌ای از قواعد و روش‌های تخصصی است که باید در آن مهارت یابند

دولت است و دیگری وارث چکش و اره و مغار! صالحی در این وانفسای اقتصاد در پی راه اندازی مؤسسه حسابداری است و مرتضی در پی صحبت های معلم. آقا معلم از لزوم راه اندازی کسب و کار شخصی می گوید. امروز صبح زنگ سوم آقای صالحی می گفت: «می شود کسب و کارهای شخصی و قدیمی را به روز کرد و درآمدش را بیشتر کرد. الان مدل کسب و کارها عوض شده است. باید با سرمایه گذاری هدفمند و تبلیغ و بازاریابی مناسب محصولات را به فروش رساند و کسب و کار را گسترش داد. این طوری هم سرمایه در گردش قرار می گیرد، هم بهر هوری می رود بالاتر و هم می شود شغل ایجاد کرد.»

حمیدرضا در فکر حرف های آقا معلم است که قلی دیوانه از راه می رسد. حمیدرضا نگاهی زیر چشمی به پدر می کند و از خنده سرش را پایین می اندازد و به سمت میز کار می رود و شروع می کند به خندیدن ... قلی دیوانه با صدای بم و نخرانیده، دو سه باری می خندد ... هه هه هه و می گوید: «حرف مرد یکیه، مرتضی عین من خیکیه...»

آقا مرتضی تکه چوبی را برمی دارد و به سمتش پرت می کند و بلند می گوید: «بر دل سیاه شیطان لعنت ... همین که حمیدرضا سر می چرخاند و پدر را نگاه می کند، هر دو می زنند زیر خنده و بنای صحبت باز می شود ...

- پدر، می گم آقا معلم این جوری گفته!

- کی هست این آقا معلم!

- همین صالحی، تو کوچه پشتی!

- مگه اون معلمه!

- آره!

- خوش به حالش، چرا تو یاد نمی گیری بری معلم شی؟ پدر است و سر کوفت زدن های خیر خواهانه اش.

حمیدرضا سکوت می کند و بعد می گوید: «چی می شه ما مغازه رویه کم نونار تر کنیم؟ تبلیغ کنیم تا سرمایه گذاری خوب کنیم!»

- که چی بشه!

- خب بهر هوری بره بالا.

- عجب! نه بابا، کی می یاد کاسبی خودش

رو به هم بزنه، این کارا رو کنه؟!

هر چه از حمیدرضا اصرار، از

پدر انکار. حرف های پدر به

در کوچه پس کوچه های پایین شهر، قدم زنان به سوی خانه می رود. بوی آجر نم گرفته، درختان چنار و صدای اذان به گوش می رسد. با این همه، کوچه های کناری و همسایه ها را که نگاه کنی، خانه های قدیمی را خراب می کنند و به جایشان آپارتمان می سازند.

برای حمیدرضا که دوست دارد مانند کودکی در کوچه ها بدود و به صدای آب گوش کند، شنیدن صدای ساختمان سازی چندان خوشایند نیست.

در میانه خیابانی کوچک و پر درخت، پدر مغازه تجاری دارد. امیر از پشت شیشه داخل را می نگرد. پدر مشغول نماز است. تا حمیدرضا داخل می شود، این روزها مشغول کنده کاری روی مبل است.

امیر آرام و بی صدا وارد می شود و کفش ها را از پا بیرون می کند تا دمپایی های مغازه را به پا کند. همین که نماز پدر تمام می شود، سلامی می کند و پدر از روی سرسنگینی علیکم السلامی تحویلش می دهد. پدر است دیگر! ایهت مردانه کربلایی مرتضی باید حفظ شود و کیست که نداند حرف مرد یکی است! در محل شایع است که بعد از پهلوان پوریای ولی، حرف آقا مرتضی است که یکی است.

گاه آن قدر آش مردانگی شور می شود که قلی هفت کله، دیوانه محل، به در مغازه که می رسد، چشمانش را کامل به مرتضی می دوزد و با صدای بم و گنگی زیر لب می خواند: حرف مرد یکیه، مرتضی عین من خیکیه ...

کی این بیت را سروده و یاد او داده است، نمی دانم. ولی هر که بوده و نامش اصغر است، خدا پدرش را بیامرزد. امروز قلی قرار است به داد حمیدرضا برسد.

حمیدرضا پایه یازدهمی هنرستان پروفیسور هشتگردی است. حسابداری می خواند. برخلاف پدر، پسر لاغر، خوش مشرب و خوش برخوردی است. این روزها معلم تازه کارشان، آقای صالحی، مدام از نوآوری و فناوری و دانش بنیان زیر گوششان می خواند.

صالحی بچه محل حمیدرضا است؛ یکی در گذر حاج رشید منزل دارد و دیگری در کوی دل انگیز. هم محلی هایی که همدیگر را می شناسند. اما حمیدرضا باید مراقبت کند مباد این آشنایی باعث بی ادبی یا لودگی سر کلاس شود!

صالحی هر روز که از مدرسه برمی گردد، سلامی به کربلایی مرتضی می کند و سوی خانه می رود. هر دو پا جای پای پدر گذاشته اند؛ یکی چون پدر حقوق بگیر



داستان را صوتی بشنوید

مصطفی خواجویی

کسب و کار فسیلی

می توان کسب و کارهای شخصی و قدیمی را به روز و درآمدش را بیشتر کرد. الان مدل کسب و کارها عوض شده است. باید با سرمایه گذاری هدفمند و تبلیغ و بازاریابی مناسب محصولات را به فروش رساند



مرحله مردانگی نزدیک تر و نفوذ در او سخت تر می شد که دوباره قلی دیوانه وارد صحنه شد؛ مانند بازیگر سیاه لشکری که کارش جور کردن در و تخته بود. قلی دیوانه این بار دست به ابتکار زد و این طور خواند: «یه توپ دارم قلقلیه، مثل حمیدرضا گل گلیه.» این بار پدر چنان خنده بلندی می کند و قهقهه ای برمی آورد که حمیدرضا می ماند از کار قلی بخندد یا خنده های پدر را تماشا کند!

پدر می گوید: «این قلی هم شعر جدید یاد گرفته ها!» حمیدرضا هم با شوخی می گوید: «چرا ما مغازه رو نو نکنیم، وقتی این دیوانه شعرش رو نو می کنه!» پدر: «تو هم خوب یاد گرفتی حرف بزنی ها! با چهار تا درس نمی شه ملا شد. باید خاک کار و کارگاه رو خورد. ولی خب باشه، روش فکر می کنم.» قلی هفت کله نتیجه می گیرد: هر کی سرمایه هاش رو هدایت نکنه، عین من خیکیه ...





بفرمایید ببینید

متقاعد کردن مشتری یعنی بتوانی به او ثابت کنی کالای تو از بقیه رقیبان بهتر است. قرار نیست کلاه سر کسی بگذارد، فقط باید از کیفیت واقعی و خوبی محصولات و حتی رضایت مشتریان قبلی بگویی. انتظار که ندارید مشتری علم غیب داشته باشد و با همین علمش از خوبی محصول شما آگاه شود؟! پس باید خیلی شفاف برایش توضیح دهید تا بداند. حتی بعضی از مشتریان هستند که در خرید کردن خیلی با احتیاط برخورد می کنند و تا زیر و بم یک کالا را در نیاورند، خرید نمی کنند. چه کسی بهتر از شما که خبره کار خود هستید و می توانید با صداقت اطلاعات مفید در اختیارشان بگذارید.

فکر کن دم در مغازه ایستاده ای و منتظری که مشتری سر و کلاهش پیدا شود. این انتظارها برای زمانی است که محصول را تولید کرده ای و در بحث کیفیت آن همه چیز را لحاظ کرده ای. سردر مغازه را چسبانده ای و چند آگهی هم پخش کرده ای. حالا اگر مشتری بیاید، دیگر خودت هستی و مشتری، و باید او را متقاعد کنی تا از تو خرید کند. اینجا هنر خاص شماست که او را قانع کنی. این کار نه خیلی سخت و نه خیلی راحت است، فقط کافی است قوت و فنش را بلد باشی.



بامشتری رکو راسبت باشید

محمد آقاچانپور



به طور آزمایشی از محصول استفاده کنند. حتماً شما هم از این پیراهن های رسمی داخل جعبه خریده اید! معمولاً مغازه دار حتی نمی تواند آن را از جعبه بیرون بیاورد و برای همین، از اینکه اندازه ات باشد، مطمئن نمی شوی. اینجا آقا یوسف چند دست لباس را در اندازه های متفاوت از همان پیراهن ها داخل اتاق پرو دارد و برای اینکه خیالت راحت باشد، می دهد بیوشی تا از اندازه پیراهن مطمئن شوی. شما چطور؟ می توانید کاری کنید مشتری محصولات را آزمایشی امتحان کند؟! در این صورت او را قانع کرده اید.

تا از آقا یوسف و لباس فروشی اش فاصله نگرفته ایم، یک چشمه از هنرهای دیگرش را هم بگویم که خیلی در خاطر جمعی و اعتماد کردن مشتری مؤثر بود. می گفت «ببر بیوش، اگر خوب نبود، تا فردا بر گردان!» هر وقت یاد این ماجرا می افتم که چقدر مادرهای در و همسایه برای بچه هایشان لباس می آوردند تا بیپوشد و اگر خوشش نیامد برگردانند، به معجزه کار آقا یوسف ایمان می آورم. از آن همه لباس، شاید پنج درصد هم بر نمی گشت. همه اش فروش می رفت. این هم یک هنر بود که می گذاشت مشتریانش

کلمات به قلب و ذهن مشتری می نشینند و راحت نظرش را جلب می کنند. پس در استخدام کلمات خوب دقت کنید

۲

تا به حال پارچه‌فروشی رفته‌اید؟ احتمالاً هنرجویان طراحی دوخت خوب بدانند چه می‌گوییم! تانقی به توقی می‌خورد، صاحب مغازه طاقه‌های پارچه را پشت سر هم برایتان ردیف می‌کند و در دستش می‌تاباند تا پارچه از توپش باز شود و شما ببینید! اصلاً هم از این کار خسته نمی‌شود. از صبح تا شب و برای هر مشتری همین کار تکرار می‌شود. تعجب ندارد، این راه و روش متقاعد کردن مشتری در کسب و کار پارچه‌فروشی است. او هر چقدر هم سخنران خوبی باشد و از جنس اعلا و طرح زیبای پارچه‌هایش با آب و تاب تعریف کند، نمی‌تواند به اندازه اینکه مشتری پارچه را دست بزند و زیبایی‌اش را با چشم خود ببیند، مؤثر باشد. پس تا حد ممکن بگذارید مشتری جنس را ببیند.

۳

وارد لباس‌فروشی آقا یوسف شده بودیم که از قدیمی‌های بازار بود و به قول کاسب‌ها چشمش عیار بود. همین که سبک لباس پوشیدن (تیپ) و ظاهرش را می‌بیند، یکی دو تا سؤال می‌پرسد که چه جور لباسی می‌خواهی و...، بعد بلافاصله چند دست لباس پیشنهاد می‌دهد، با طرح‌ها و رنگ‌های متنوع که از ظاهرش و از پاسخی که به سؤالش داده‌ای، می‌فهمد به دلت می‌نشیند و خوشش می‌آید. این همان فوت کوزه‌گری آقا یوسف برای متقاعد کردن مشتری بود. نصف محله هم به سلیقه آقا یوسف لباس می‌پوشیدند! سعی کنید به مشتریانتان پیشنهادهای خوب بدهید. این عالی است!

۵

کلمات به قلب و ذهن مشتری می‌نشینند و راحت نظرش را جلب می‌کنند. پس در استخدام کلمات خوب دقت کنید. مثلاً این محصول «منحصربه‌فرد» است، یا اینکه این لباس برای افراد «خاص» استفاده می‌شود، حس منحصربه‌فرد بودن را به مشتری می‌دهد. مثال دیگر «آسان بودن یا آسان کردن» کارها با این محصول است. الان در خیلی از تبلیغات می‌بینید که همه‌شان روی ویژگی ساده کردن کارها با محصولشان تمرکز کرده‌اند. آدم‌ها به‌طور کلی دوست دارند کارهای سخت و پیچیده‌شان ساده شود. کافی است این حس را از محصول شما بگیرند.

۶

وقتی می‌خواهید کسی را قانع کنید، خیلی ساده‌اش می‌شود اینکه باید دلیل قانع‌کننده برایش ارائه دهید. بله. همین قدر ساده. پس شما هم برای محصولتان باید دلایل قانع‌کننده داشته باشید و همان‌ها را به مشتری ارائه دهید. مثلاً اینکه این وسیله می‌تواند ۳۰ درصد در مصرف برق صرفه‌جویی کند، یا مثال‌هایی شبیه به این. شما به قانع کردن مشتریانتان در آینده فکر کرده‌اید؟! در شماره بعد از روش‌های دیگر متقاعدسازی برایتان می‌گوییم.

دایره آرامش دقیقاً چه رنگی است؟

فاطمه انصاری

- سلام به هنر جوهای عزیزم. حالتان چطور است؟
 - ما خوبیم خانم مشاور. شما چطور؟
 - عالی.
 - تا حالا به این قضیه فکر کرده‌اید که شروع روز جدید چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟
 - قبل ترها سؤال هایتان فلسفی تر بود ها! اینکه معلوم است هیچ معنی ... این هم یک روز می‌شود مثل روزهای دیگر. شب می‌خوابیم، صبح بیدار می‌شویم، می‌شود یک روز دیگر.
 • خب، ماجرا این است که این هم برای خودش فلسفه‌ای دارد. سپری کردن یک روز نوید یک شروع دوباره را می‌دهد. یعنی فردا قرار است فردا باشد، نه تکرار دیروز؛ حتی اگر ادامه دیروز باشد! خدای سقراط و بقراط هم معنی این جمله را نمی‌فهمند!

● هر روز یک روز جدید اتفاق می افتد؛ یک روزی که آدم‌های می‌توانند با فراغ بال، از روزی که گذشت، یک شروع جدید داشته باشند. این یعنی از اول شروع کردن. یک لحظه حس کنید صبح روز نو، پرده اتاقان را کنار می‌زنید. - ببخشید، اتاقم پرده نداره!

● گفتم حس کنید، نه اینکه نگاه کنید! یک لحظه حس کنید صبح روز نو، پرده اتاقان را کنار می‌زنید و پنجره را باز می‌کنید. خورشید هنگام طلوع چشم‌نوازی می‌کند، نسیم خنک بهاری صورتتان را نوازش می‌کند و چشم‌هایتان از شادی برق می‌زند. حستان آن لحظه چیزی جز آرامش نیست؛ همان آرامشی که تمام هفته، ماه و سال به دنبالش هستیم. آرامش کلیدواژه‌ای است که از این به بعد قرار است در مشاور نوشتن نقش پررنگ‌تری داشته باشد؛ یک چیزی در مایه‌های نقش اول مرد یا زن در فیلم‌نامه‌ها؛ منتها همراه با یک پیشوند جذاب: «رایحه آرامش». - خانم دکتر رایحه یعنی بو؟

● دقیقاً. رایحه یعنی بو، عطری نوازشگر. مجدداً برگردیم کنار پنجره و از زاویه دیگر آرامش را معنا کنیم. حالا ببینید از لای پنجره نسیم مثل رایحه به صورتتان می‌خورد و طعم آرامش را برایتان به ارمغان می‌آورد. این یعنی از نو شروع کردن، تنوع دادن و تنوع داشتن. مثل سال نو یا سال تحصیلی جدید را آغاز کردن یا کار و مهارت جدید یاد گرفتن یا حتی یک کتاب جدید را ورق زدن و هزاران بای جدید که می‌تواند با خودش رنگ رایحه آرامش را بر ایمان به ارمغان بیاورد. سؤال. رنگ رایحه آرامش دقیقاً چه رنگی است؟ بله. از شما پرسیدم. رایحه آرامش دقیقاً چه رنگی است؟

نظرتان چیست، من فکرهای احتمالی‌تان را با صدای بلند بگویم؟ - خانم مشاور، آبی. نه، نه، صورتی. - به نظر من سبز یشمی، چون اسفندی‌ها سنگ مورد علاقه‌شان سبز یشمی است.

- آبی هم آرام است؛ شاید هم سفید صدفی.

- مرضیه داری اشتباه می‌کنی. رنگ آبی فیروزه‌ای در همه معماری‌ها و حتی در انگشترهایی که دم حرم امام رضا (ع) می‌فروشدند هم هست. پس رنگش می‌شود آبی فیروزه‌ای. تازه، خانم مشاور هم این رنگ را خیلی دوست دارد.

● بچه‌ها خیلی عالی بود، خیلی. حالا بگذارید من بگویم آرامش دقیقاً چه رنگی است. رنگ آرامش بی‌رنگ است و با هر چیزی که کنارش قرار بگیرد، هم‌رنگ می‌شود. رنگ آرامش آن قدر شفاف است که هم‌نشینی‌اش سبب هم‌رنگی‌اش می‌شود! برای همین است که گاهی ما آدم‌ها هیچ‌وقت رنگ آرامش را نمی‌بینیم، چون آن را

پیش یک جسم با رنگ متضاد گذاشته‌ایم.

- وا، رنگ متضاد دیگر چه رنگی است؟

● گاهی مشکی است و گاهی خاکستری. یک وقت‌هایی هم قهوه‌ای تیره است. وقتی رنگمان را اشتباه انتخاب کنیم، رایحه آرامشمان هم به بدرنگی همان رنگ اشتباه خواهد شد.

در این میان، بگذارید یک نکته جالب روان‌شناسی هم به شما بگویم. می‌دانستید هر رنگی نماد یک خلق درونی است؟ مثلاً رنگ قرمز. این رنگ باعث هیجانی شدن و واکنش زیاد می‌شود. اینکه چیزی نیست. جریان خون را هم زیاد می‌کند و امان از اینکه فرمزپوش مادر موقعیت هیجانی قرار بگیرد. در این موارد، به طور رسمی سنگر بگیرید، چون عصبانیت واکنش طبیعی این افراد می‌شود! بگذارید کمی ترسناک‌ترش کنم! رنگ‌ها حتی با خشم درونمان هم رابطه مستقیم دارند. اصلاً می‌دانید خشم چیست؟ اصولاً باید خشم داشته باشیم یا نه؟ نظر شما چیست؟ چرا بله؟ چرا نه؟ فکر کنید به اینکه خشم عامل درونی است یا بیرونی؟ خشم قابل مهار شدن است یا سرکش است و وقتی می‌آید همه‌جا را می‌سوزاند؟

- خانم مشاور، با سؤال‌های شما، من یک سؤال برایم پیش آمد. چرا خیلی از شما روان‌شناس‌ها می‌گویید توانایی مهار خشم؟

● به‌به! باریکلا به این سؤال دقیق. ولی برای شنیدن پاسخش باید کمی دندان سر جگر بگذاری.

چون فکر کردن به سؤالات بالا خیلی مهم است. باید با این اختلال خلقی بیشتر آشنا شویم. متأسفانه خیلی از ما با این اختلال درگیریم. گاهی خشم به سراغمان می‌آید، عقل و هوشمان را

از دست می‌دهیم. آخر شب که می‌خواهید بخوابید، با دقت به این سؤال‌ها فکر کنید. هر چیزی را که به ذهنتان می‌رسد، موبه‌مو و کلمه‌به‌کلمه بنویسید. جلسه دیگر به همه پرسش‌ها پاسخ خواهیم داد.

با همین سؤال‌هایی که در سرتان چرخ می‌خورد، همگی‌تان را به خدای مهربان می‌سپارم و برایتان آرامش واقعی را از خدا درخواست دارم. در پناه خدای مهربان و حال خوب کن!

هر رنگی نماد یک خلق درونی است. مثلاً رنگ قرمز باعث هیجانی شدن و واکنش زیاد می‌شود و جریان خون را هم زیاد می‌کند



بفرمایید ببینید

در جال زدن

پرتلاش و بی‌وقفه
رفت و دائماً کوشید
تا به آرزوهایش
جامه عمل پوشید
اندیشه دور و آرزوهای محال
برگردن صاحب خودش گشت و بال



نویسنده: مهدی فرج‌اللهی

جال زدن

در فکر پریدن و پریدن فرق است
با بال زدن شروع شد پروازم

تکه‌ای کوچک و جامانده در این رانی نیست
«به عمل کار بر آید، به سخنرانی نیست»

«برو کار می‌کن نگو کار چیست»
«دو صد گفته چون نیم کردار نیست»

وقتی مقصد نرسیدن باشد
نشستن
دویدن است

دست به کار می‌شوم
دست‌دست نمی‌کنم
تا آرزوهایم
دست به دست نشود





شکل چند وجهی خنده

مفصل درباره انواع شوخی و انواع شگردهای آن صحبت خواهیم کرد.

درست است که خنده بر هر دردی درمان دواست، اما نه هر خنده‌ای و نه به هر قیمتی! خنده بر لب دارم و چشمم تراست خنده با اندیشه باشد بهتر است

نمی‌آید، ما به هم خندیدن را دوست نداریم، بلکه با هم خندیدن را دوست داریم.

طنزپرداز با آگاهی از این موضوع می‌تواند در قصه‌ای که می‌نویسد و برای شخصیت‌هایی که می‌سازد، چنین موقعیت‌هایی را خلق کند تا دیگران بخندند. همان کاری که دلقک در سیرک انجام می‌دهد و گاهی برای خودش پشت پامی گیرد تا با زمین خوردنش دیگران را بخنداند.

«ناهماهنگی»

این نظریه می‌گوید، درک ناهماهنگی‌ها توسط انسان باعث خنده می‌شود. مثل دیدن کسی که پیراهن و کت پوشیده است، اما یادش رفته پیژامه‌اش را عوض کند. دلقک سیرک از این شیوه هم استفاده می‌کند و با لباس، کفش و چهره عجیب و نامتعارفش باعث خنده می‌شود.

«آرامش»

نظریه آرامش می‌گوید، انسان با خندیدن انرژی‌های نهفته درونی خود را آزاد می‌کند و به آرامش می‌رسد. حس خوب و آرامشی که از خندیدن به دست می‌آید، باعث می‌شود انسان از خنده استقبال کند.

«کشف»

کشف و فهمیدن هم می‌تواند به شادی منجر شود که از سرور درونی و لبخند بگیر تا خنده‌ای قهقهه‌وار ته دل می‌تواند ظهور و بروز داشته باشد؛ همان اتفاقی که برای جناب ارشمیدس در حمام افتاد و از خوش حالی سر از پانمی شناخت.

«غافلگیری»

غافلگیری هنرمندانه می‌تواند باعث خنده شود. این موضوع به کمک شیوه‌ها و شگردهای متفاوت رخ می‌دهد. حتی در نظریه‌های ناهماهنگی و برتری هم مخاطب غافلگیر می‌شود. خیلی از فن‌ها و وضعیت‌ها در شوخی قرار است مخاطب را غافلگیر کنند. در قسمت‌های آینده، به‌طور

انسان از زمانی که یادش می‌آید تا همین حالا، خندیدن روی تنظیمات کارخانه‌اش بوده است. حتماً شنیده‌اید که: «خنده بر هر درد بی‌درمان دواست.» تحقیقات هم نشان می‌دهد که خندیدن هزار و یک خاصیت دارد و برای سلامتی ما مفید است.

انسان علاوه بر اینکه می‌تواند بخندد، می‌تواند دیگران را نیز بخنداند. فیلسوفان، روان‌شناسان و متفکران زیادی درباره دلایل خندیدن انسان فکر کرده و سخن گفته‌اند. استاد جلال‌الدین همایی گفته است:

«خنده بر کار جهان زن چو گل ای تازه‌بهار
تا جهان را همه چون لاله خندان بینی»
به عبارتی دیگر، وقتی به دنیا لبخند می‌زنیم، جهان نیز به ما لبخند می‌زند. انگار که بخشی از آنچه از جهان می‌بینیم، بازتاب و تصویر خودمان است!

جناب جامی هم می‌فرماید:
«باغ خندان ز گل خندان است
خنده آیین خردمندان است»
روی جلد هفته‌نامه گل آقا هم این بیت زیبا نوشته می‌شد:

«خنده‌رو هر که نیست از ما نیست
اخم در چنته گل آقا نیست»
امیدوارم که در چنته همه ما لبخند و سرور و شادی و سلامتی و برکت باشد!

همان‌طور که عرض کردم، روان‌شناسان و فیلسوفان درباره دلایل خندیدن حرف‌هایی دارند. به مهم‌ترین نظریه‌ها درباره دلایل خندیدن نگاهی می‌اندازیم.

«برتری»

این نظریه می‌گوید، انسان می‌خندد، چون در لحظه‌ای نسبت به دیگری احساس برتری می‌کند. مثلاً وقتی کسی پایش سر می‌خورد و به زمین می‌افتد، به این دلیل به او می‌خندند که نسبت به او احساس برتری می‌کنند و خوش حال هستند که جای او نیستند.
من هم مثل شما از این مدل خندیدن خوشم



دومینظ

نویسنده: علی اکبر مدرسی زاده

با سلام و درود و ای‌والله
 به هنرجوی مشتی و آگاه
 شکر ایزد دماغ او چاق است
 تیز و باعرضه است و خلاق است
 از هدف‌های گنده ذهنش پر
 ذهن که نه بیگ آنالیزور
 روی دست پدر زند هی ماچ
 تا هدف‌هاش را نماید تاچ
 اهل کار و تلاش می‌باشد
 از همان خوشگلاش می‌باشد
 هم پر از فن و ذوق و تکنیک است
 هم هدفمند و اهل تاکتیک است
 آن قدر پرتلاش و پیگیر است
 پنج صبح از برای او دیر است
 ولی از بین این همه رفقا
 می‌شود گاه تبیلی پیدا
 اهل کار و تلاش نه اصلاً
 اهل فریاد و قمیز و من من
 بر زبانش شعارهای درشت
 توی هر روزنی کند انگشت
 تا چنین و چنان کند هر روز
 می‌شود هی فرزت او قصور
 نعره‌اش با دهان کف افشان
 من همانم که رستم دستان
 در خیالات و آرزو فعال
 وقت کار و تلاش توی موال
 کاش باشند مشترک‌های
 این مجلات کاری و پایه
 موقع خواندن همین ابیات
 پا شوند و روند توی حیاط
 بعد هر حرف یک عمل بکنند
 تا که توفیق را بغل بکنند
 و ستاره شوند و اسطوره
 اهل حرف و عمل دومنظوره
 این چنین آدمی بزرگ شود
 تنبل آخر نصیب گرگ شود
 پس فقط فک نزن تقلا کن
 بنشین بعد عشق دنیا کن
 بوس حق روی آن لب قرمز
 تا به شعر دگر خداحافظ





بزرگ‌ترین مجلات دنیا در کنار
بهترین نویسندگان جهان را
تجربه کنند و سپس از خواب
بیدار شوند و دیگر نیاز نباشد
کاری انجام دهند!

او هنوز نمی‌داند فرهنگ
اپرسیونیسم سورئال در ژانر
جادویی شرق به غرب کمنیست
چه می‌گوید؟ من هم نمی‌دانم
چه می‌گوید؟ حتی نمی‌دانم چه
می‌گویم؟ این فقط فهرستی از
کلماتی است که بیانشان راتازه
یاد گرفته‌ام و در مسیر رسیدن به
آرزوهایم همراه من هستند.

شاید باورتان نشود، اما دانستن همین چند کلمه برای حضور مؤثر در جمع‌های هنری کافی است. همان زمانی که وحید خیلی بیهوده کار می‌کند، ما در یک جمع کاملاً هنری می‌رویم قهوه ترک اصیل می‌خوریم و همین‌ها را پشت هم می‌گوییم و بعد گفت‌وهای توی سرمان پرواز می‌کنند و برمی‌گردیم خانه؛ واقعاً در مسیر موفقیت بودن خیلی لذت‌بخش است!

آن وقت پدرم هر روز صبح وحید را می‌کوبید توی سرم. البته خودش رانه، عکسکش را قاب کرده است و با قاب می‌زند توی سرم و می‌گوید: «نابره رنج گنج میسر نمی‌شود؛ ز سستی کز زاید و کاستی.» پدرم هم گاهی عجیب شعر می‌گوید. او معتقد است، تبلی مادر همه عادت‌های بد ماست. البته من هم به‌نبویه خودم به مکتب تتلیسم منتقدم؛ اما به هر حال، مادر است و احترامش واجب.

راستی، وحید این اواخر سردییر همان مجله شده است. برایش خوش حالم که با تلاش شبانه روزی به آرزوهای کوچکش می رسد، اما هنوز با زندگی هنری من خیل فاصله دارد!

استادان همیشه به ما گوشزد کرده اند مسیر رسیدن به آرزوها از برنامه ریزی، تلاش و تحمل سختی های می گذرد. من هم به عنوان هنرمندی مردمی همه حرف ها را ویژه گوشم کرده ام، ولی نمی دانم کجای راه را اشتباه رفته ام که به روزهایم نمی رسم؟!

من که دستم را تا بازو دستبندهای
متعدد می‌بندم، عینک گرد هم
همیشه روی چشمانم هست. موهایم
را آن چنان ژولیده کرده‌ام که کیوتوها
پارسال بهار دسته‌جمعی در موهایم
لانه ساختند و امسال همان کیوتوها
بچه دارند؛ کاش بودی و می‌دیدین!
برنامه‌ریزی و تلاش بیشتر از این؟

تازه امسال ریش هایم از یک طرف تا بناگوش و از سمت دیگر تا زانو ادامه تحصیل داده اند. حتی دیروز یاد گرفتم بدون اشتباه بگویم «اُپرسوینیسَم». حالا معنایش خیلی مهم نیست، همین گفتنش کار را راه می اندازد.

راستی کتابخانه‌ام پر است از کتاب‌های
قطور و سنگین. من حتی دست به
کتاب‌ها ن‌زدادم که مبادا آسیب ببینند.
ولی تا دلتان بخواهد از کتابخانه‌ام عکس
منتشر کردم. دیگر چه باید بکنم برای
هنرمند شدن!

حالا در این بین هستند کسانی که مثل من هر شب با رؤیای هنر مندا شدن می خوابند، اما مثل من هنر مندانه رأس ساعت ۱۲ ظهر بیدار نمی شوند! مثلاً همین پسر همسایه، وحید، هر روز ساعت هشت صبح به دفتر مطبوعات می رود و چند سطری برایشان می نویسد. از آن طرف، روزی یک کتاب مطالعه می کند و معتقد است باید بیشتر از این ها بخواند برای همان چند خطی که می نویسد. آرزوهایش کوچک است دیگر! همه که نم توانند مثلاً من نوشتن در



جستجو

نویسنده و تصویرگر: فرزاد اذکان



جنگل بلگرام، شمال شرق شهر
استانبول



ناگهان...



این یک داستان است...

بعد از نابود شدن خلافت داعش توسط سردار شهید سلیمانی و مدافعان حرم، هسته های مخفی آن ها در سراسر دنیا بیش از پیش فعال شدند تا به مردم ایران و منطقه آسیب بزنند. نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ایران هم برای مقابله با دشمنان مردم، به مبارزه با آن ها در نقاط گوناگون دنیا مشغول شدند. جن رقه یک اسم رمز است.

ماه



شنیدنی



شنیدنی



محمد حسین مددی

« در اولین شماره خواستیم با این ترانه خاطره انگیز، بازگشایی مدرسه را خدمت همه معلمان و دانش آموزان عزیز تبریک بگوییم. اما جالب است این را بگوییم و باید بدانیم که ترانه پر از خاطره بوی مدرسه را شاعر توانمند خوش طبع، **قیصر امین پور** سروده است؛ شاعری خوش طبع، نازک خیال و لطیف، با زبانی استوار که در کارنامه خود غزلی پر صلابت نیز دارد:

سرایا اگر زرد و پژمرده ایم
ولی دل به پاییز نسپردیم
چو گلدان خالی، لب پنجره
پُر از خاطرات ترک خورده ایم
امین پور برای کودکان و نوجوانان چنان قلم زده که سال های سال است این کلمات در ذهن و روح ما با نغمه خاص خود نقش بسته اند.
به مناسبت ولادت حضرت عبدالعظیم حسنی (س) در این ماه سعی کردیم مختصری از ایشان بنویسیم:

حضرت عبدالعظیم (س) در سال ۱۷۳ هجری قمری در شهر مقدس مدینه چشم به جهان گشود. عمر با برکت او با دوران امامت چهار امام معصوم، یعنی امام موسی کاظم (ع)، امام رضا (ع)، امام جواد (ع) و امام هادی (ع) مقارن بود. محضر مبارک ایشان را درک کرده و احادیث فراوانی از آنان روایت کرده است. حضرت عبدالعظیم الحسنی (س) از دانشمندان شیعه، راویان حدیث ائمه معصوم علیهم السلام و از چهره های بارز و محبوب و مورد اعتماد نزد اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان بوده است.

بدرقتاری متوکل که با اهل بیت علیهم السلام خصومت شدیدی داشت، زمینه های مهاجرت حضرت عبدالعظیم (س) از مدینه به شهر ری را فراهم کرد. حضرت برای مصون ماندن از خطر، خود را از چشم مأموران پنهان می کرد و در شهرهای گوناگون به صورت ناشناس رفت و آمد می کرد. شهر به شهر می گشت تا به ری رسید و آنجا را برای سکونت انتخاب کرد. علت این انتخاب، به شرایط دینی و اجتماعی ری در آن دوره برمی گردد که وقتی اسلام به شهرهای کشور ما وارد شد و مسلمانان در شهرهای ایران به اسلام گرویدند، ری یکی از مراکز مهم سکونت مسلمانان بود و اعتبار و موقعیت خاصی داشت.

باز آمد بوی ماه مدرسه
بوی بازی های راه مدرسه
بوی ماه مهر ماه مهربان!
بوی خورشید پگاه مدرسه

از میان کوچه های خستگی
می گریزم در پناه مدرسه
باز می بینم ز شوق بچه ها
اشتیاقی در نگاه مدرسه

زنگ تفریح و هیاهوی نشاط
خنده های قهقهه مدرسه
باز هم بوی باغ را خواهم شنید
از سرود صبحگاه مدرسه
روز اول لاله ای خواهم کشید
سرخ! بر تخته سیاه مدرسه
باز آمد بوی ماه مدرسه
بوی بازی های راه مدرسه



در وفات بانوی با کرامت قم

حرم امن تو کافی است هراسان شده را
مثل شه راه بده آهوی گریان شده را
دل سپردیم به آن معجزه چشمانت
تا که آباد کنی خانه ویران شده را
مهر تو باعث خاموشی آتش دان است
خارج از دست خلیل است، گلستان شده را
گندم ری به تنور کرمت پخته شود
از تو داریم پس این مزرعه نان شده را
هر چه شد خرج حرم ارزش او بیشتر است
از طلا حرف زن، نقره ایوان شده را
به در خانه تو بسته و وابسته شدیم
چه نیازی است به جنت سگ دربان شده را
گر قرار است جیبش به قدومت نرسد
کافرش بیش نخوانیم مسلمان شده را
در محله خبر لطف تو بهتر پیچید
پخش کردند اگر قصه مهمان شده را
شدنی نیست کرم داشته باشی، اما
دستگیری نکنی دست به دامن شده را
پنجره ساخته ای دور ضریح کرمت
تا ببندند به آن زلف پریشان شده را
ما فقط ظاهری از اوج تو را می بینیم
گذری نیست به معراج تو حیران شده را
جلوه ای کردی و زهرای پر از جذبه تو
تا قم آورد دل شاه خراسان شده را

علی اکبر لطیفیان



کسی که راه به باغ تو چون نسیم گرفته
صراط را ز همین راه مستقیم گرفته
تو از عشیره عشقی تو از قبیله قبله
که عطر مرقدت از جنة النعیم گرفته
گدای کوی تو امروزه نیست من و دانی
سرم به خاک درت انس از قدیم گرفته
همیشه سفره دل باز کرده ام به حضورت
که فیض باز شدن، غنچه از نسیم گرفته
بر این بهشت مجسم قسم که زائر قبرت
به کف برات نجات خود از حجیم گرفته
همیشه عبد حقیر است در برابر معبود
به جز تو کی سمت عبد با عظیم گرفته؟
ملک غبار ز قبر تو تا نرفته نرفته
در این مقام فلک خویش را مقیم گرفته
چگونه چشم کرم زین حرم نداشته باشم
که هر کبوتر تو ذکر یا کریم گرفته
کسی که زائر تو شد، حسین را شده زائر
که رنگ و بو حرم تو از آن حریم گرفته

علی انسانی

دنیای هنرستان هـ

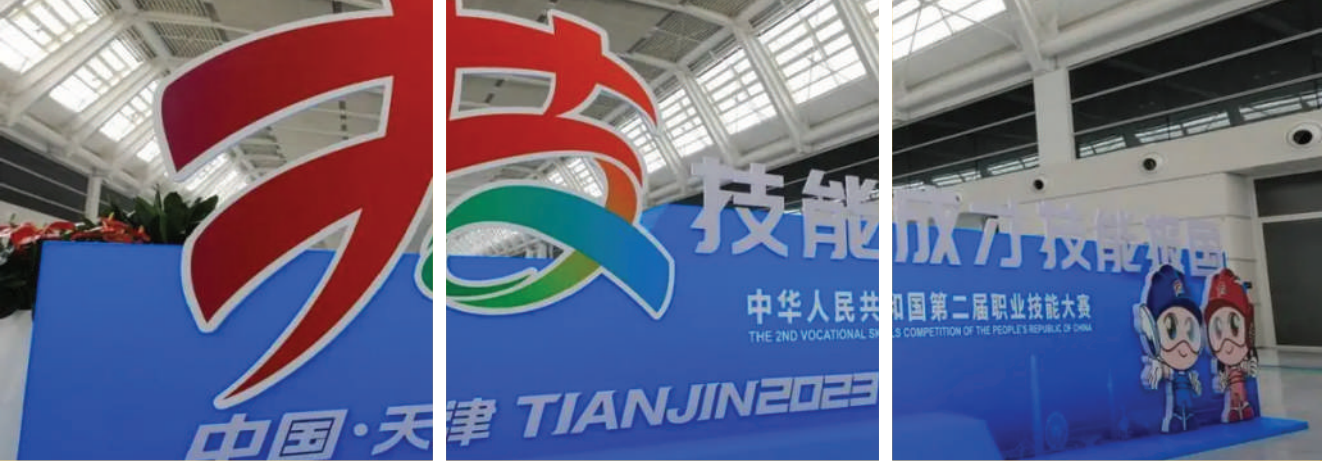
دنیای هنرستان و فنی و حرفه‌ای دنیای بزرگ و اعجاب‌انگیزی است. شاید زمانی که وارد هنرستان شدید، از این بزرگی خبر نداشتید و شاید حتی همین الان هم خیلی در جریانش نباشید! در تمام کشورهای دنیا، هنرستان و فنی و حرفه‌ای مساوی است با پیشرفت فنی و اقتصادی کشور. مثلاً درباره آلمان یا چین که در زمینه‌های فناوری و اقتصادی پیشرفت‌های زیادی کرده‌اند، وقتی در تاریخشان مطالعه کنید، متوجه می‌شوید یکی از مهم‌ترین علت‌های این پیشرفت‌ها، همین هنرستان‌ها و آموزش فنی و حرفه‌ای بوده است. هنرجویان این کشورها هم در این موضوع نقش مهمی دارند. با انگیزه تمام و خودباوری در هنرستان مشغول می‌شوند و تلاش می‌کنند هم برای خود و هم برای کشورشان آینده خوبی رقم بزنند.

پس تلاش و انگیزه یک هنرجو در تمام دنیا مساوی است با پیشرفت اقتصادی آن کشور. شما هنرجویان ایرانی هم همین نقش را دارید و آیندگان شما را در پیشرفت میهن عزیزمان قضاوت خواهند کرد. پس مصمم باشید.

دوست دارید از حال و هوای هنرجویان و هنرستان‌های سراسر دنیا باخبر شوید؟! اینجا شهر فرنگ است تا از دریچه‌های مسی‌اش، از شهرها و کشورهای دور و نزدیک برایتان بگوید و همین‌ها را نشانتان دهد. کشور چین دومین اقتصاد بزرگ دنیاست. تولیدات و کالاهای چینی در کشورهای گوناگون دنیا عرضه می‌شوند و از استقبال خوبی هم برخوردارند. حتماً شنیده‌اید که چین پرجمعیت‌ترین کشور دنیا هم هست.

پس ایجاد شغل برای این جمعیت بزرگ حتماً مشکل بزرگی است. این کشور بعد از ۱۹۵۰ میلادی که تصمیم گرفت به اقتصاد و وضعیت خودش سر و سامانی بدهد، برای حل کردن مشکل ایجاد شغل و همچنین راه‌اندازی کارخانه‌هایش، تصمیم گرفت آموزش فنی و حرفه‌ای را گسترش بدهد؛ یعنی افرادی را تربیت کند که هم مهارت داشته باشند و با این مهارت‌شان به شغل برسند و زندگی خودشان را بچرخانند، هم تبدیل شوند به یکی از اعضای فعال اقتصاد بزرگ چین تا این همه کالا و محصول به سراسر دنیا عرضه کند.

کشور چین بعد از ۱۹۵۰
میلادی که تصمیم گرفت
به اقتصاد و وضعیت خودش
سر و سامانی بدهد، برای
حل کردن مشکل ایجاد
شغل و همچنین راه‌اندازی
کارخانه‌هایش، تصمیم گرفت
آموزش فنی و حرفه‌ای را
گسترش بدهد



« در یک چشم به هم زدن، او به عنوان برق کاری حرفه‌ای فارغ التحصیل شد و حالا مسئول کار تعمیر و نگهداری پروژه پل فرودگاه است. اگر چه زمانی که برای اولین بار به این سمت رسید، هنوز جوان بود، اما با مطالعه و پیگیری بی وقفه درباره فناوری‌ها، به سرعت به رهبر گروه خود تبدیل شد. در طول کار، او متواضعانه با استادان خود مشورت می‌کرد، به شدت در مورد مسائل فنی مطالعه می‌کرد و به تدریج بر مهارت‌های الکتریکی جامع تسلط می‌یافت و پایه‌ای محکم برای آینده شغلی خود ایجاد می‌کرد.

« اقدامات لین سین کیانگ تفسیر معنای واقعی «یادگیری یک مهارت و دستیابی به یک زندگی درخشان» است. داستان او الهام بخش بیشتر دانش آموزان «آسمان آبی» می‌شود تا شجاعانه رویاهای خود را دنبال کنند و فصل‌های زندگی خود را با دست و خرد خود بنویسند. دنیای هنرستان دنیای بزرگ و اعجاب انگیزی است!

پی‌نوشت‌ها

1. <https://persian.china.com/m/head-line/20002496/20231004/25797410.html>
2. <http://www.gz-ltjx.cn/show.asp?id=8400>
- line/20002496/20231004/25797410.html
2. <http://www.gz-ltjx.cn/show.asp?id=8400>

در طول ۷۰ سال، تعداد هنرستان‌ها در چین و هنرجویان آن‌ها چند ده برابر شد. جالب است بدانید، نوعی رقابت فنی و حرفه‌ای در چین برگزار می‌شود که افراد در بیش از ۱۰۹ رویداد در ۱۵۸ شغل با هم رقابت می‌کنند. سال گذشته دومین سال برگزاری این رویداد بود که در شهر تیان برگزار شد و از بین هزاران شرکت کننده، حدود ۴ هزار نفر به رویداد نهایی راه پیدا کردند. در این رویداد، یک شغل جالب به نام «کارشناس مرتب کردن خانه» به این ۱۵۸ شغل اضافه شد و افراد در آن رقابت کردند.^۱

مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای در چین در سه سطح مقدماتی در متوسطه اول، پیشرفته در متوسطه دوم و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای تکمیلی برنامه‌ریزی می‌شوند و از اهمیت زیادی برخوردارند. میزان اشتغال فارغ التحصیلان این مدرسه‌ها از مدرسه‌های عادی چین بیشتر است.

یکی از این مدرسه‌ها، مدرسه فنی و حرفه‌ای لانتیان شهر گوانگژو است که شعار آسمان آبی را برای خود انتخاب کرده است. این مدرسه هنرجویان را در پنج رشته خدمات نوین، مکانیک و برق خودرو، رایانه، طراحی هنر، و تجارت الکترونیک آموزش می‌دهد. سری به وبگاه این هنرستان می‌زنیم. در یک مقاله به اسم «یک مهارت بیاموزید و به یک زندگی درخشان برسید»، درباره یکی از فارغ التحصیلان مدرسه نوشته‌اند: لین سین کیانگ که سه سال پیش در رشته روبات صنعتی فارغ التحصیل شده است، حالا یکی از کارشناسان تعمیر و نگهداری پل‌های فرودگاهی است. در ادامه، ترجمه خلاصه‌ای از این مقاله را می‌خوانید:^۲

« اوزمان خود را در مدرسه گرامی می‌داشت، سخت مطالعه می‌کرد و به طور مداوم مهارت‌های حرفه‌ای خود را بهبود می‌بخشید. لین سین کیانگ تحت راهنمایی و آموزش دقیق معلمان، نه تنها گواهی نامه صلاحیت حرفه‌ای برق را با موفقیت به دست آورد، بلکه با شرکت در آزمون ورودی دانشکده فنی و حرفه‌ای، هم به مدرک تحصیلی بالاتر و هم به بهبود مهارت‌ها دست یافت.

مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای در چین در سه سطح مقدماتی در متوسطه اول، پیشرفته در متوسطه دوم و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای تکمیلی برنامه‌ریزی می‌شوند و از اهمیت زیادی برخوردارند



یادش بخیر! تابستان که می‌شد، همه منتظر بودیم با خواهرها و برادرهایمان و بچه‌های همسایه برویم بازی، یا در کوچه نزدیک خانه‌هایمان یا در حیاط یکی از خانه‌های بچه‌ها که بزرگ‌تر بود و می‌شد بازی کرد. ولی بیشتر اوقات در کوچه مشغول بازی می‌شدیم.

صبح‌ها تا چشم باز می‌کردیم، بعد از خوردن صبحانه‌ای عجله‌ای، آماده می‌شدیم تا دوستانمان بیایند دنبالمون و برویم برای شروع یک روز پرانرژی دیگر! خلاصه می‌رفتیم داخل کوچه و شروع می‌کردیم به بازی؛ فوتبال، لی‌لی، طناب‌بازی، طناب‌کشی، گرگم‌به‌هوا، استپ‌هوایی.

این وسط‌ها هم گاهی دعوا می‌کردیم و گریه‌زاری که دیگر با تو دوست نمی‌شوم! بازی نمی‌کنم! چقدر تو چرزن هستی و...! ولی یک ساعت بعد پادمان می‌رفت که دیگر قرار نبود همدیگر را دوست داشته باشیم!

دوباره می‌رفتیم سراغ ادامه بازی. بازی‌هایمان ادامه داشتند تا ظهر که موقع ناهار می‌شد و مامان‌ها صدایمان می‌کردند و همه می‌رفتیم برای ناهار. بعد از ناهار مجبور بودیم به خوابیدن زور کی ظهرها، که معمولاً از آن فرار می‌کردیم و منتظر می‌شدیم مامان‌ها بخوابند تا یواشکی برویم بیرون به سراغ دوستانمان.

غروب هم با مادر و پدرهایمان می‌رفتیم مسجد و مشغول بازی می‌شدیم. گاهی هم افراد مسن‌تر اعتراض می‌کردند که چقدر سروصدا می‌کنید. معمولاً هم هفته‌ای یک یا دو روز به کلاس‌های تابستانی مثل قرآن



رنگ باختن عاطفه‌ها

هانیه عفری زاده

و ورزش و زبان و نقاشی می‌رفتیم؛ اکثراً هم در مسجد محله.

شب‌ها همه خانواده دور هم بودیم و بعد از خوردن شام و دیدن فیلم، کلی با همدیگر حرف می‌زدیم و از اتفاقات روزمان تعریف می‌کردیم. مثل الان نبود که این همه شبکه تلویزیونی داشته باشیم. خیلی مزه می‌داد این دورهمی‌های شبانه بدون فضای مجازی و گوشی هوشمند و پویس‌های بی‌ادبانه و قلدری برای بزرگ‌ترها!

پدر و مادرها حرمت داشتند و کسی روی حرفشان حرفی نمی‌زد و همین جواری می‌گذشت. تا بالاخره تابستان تمام می‌شد و بوی ماه مهر از راه می‌رسید و منتظر بازی در مسیر مدرسه و حیاط مدرسه می‌شدیم.

از حق نگذریم، فشار روانی درس و نمره را هم داشتیم. مثل الان نبود که کارنامه‌ها پر باشد از عالی و قابل قبول و نیاز به تلاش بیشتر، که یک موقع خدای نکرده بچه‌ها دچار تنش نشوند!

ولی امروز چه مدلی شده‌ایم؟ دیگر این گونه نیست. تابستان‌هایمان شده بازی با گوشی هوشمند و پلی‌استیشن و پی‌اس فور و فضای مجازی و فضای مجازی و فضای مجازی و کلاس پشت کلاس؛ از موسیقی و زبان‌های گوناگون گرفته تا کلاس‌های درسی و آزمون سراسری!

دیگر از صدای بازی بچه‌ها و شادی و نشاط در کوچه‌ها خبری نیست، چرا که دیگر در خانه‌ها تعداد فرزندان کم شده است. هر خانواده در نهایت یک یا دو بچه دارد. برخی هم که اکتفا کرده‌اند به نگهداشتن حیوانات!

روزگارمان شده است مجازی؛ از مدل بازی‌هایمان تا درس خواندن‌هایمان، همه چیز شده تک‌نفره.

دیگر تحمل مشکلات را نداریم. صبرمان کم شده است. پر خاشکری‌هایمان نسبت به والدینمان و معلمانمان و دوستانمان بیشتر شده است. دهانمان پر شده است از اصطلاحات مجازی و بیشتر دستاوردهایمان هم شده وب‌نویسی کردن و پرداختن به روزمرگی‌ها و نشان دادن شان به بقیه مردم و دنبال کننده جمع کردن (فالوئر جمع کردن) و پول درآوردن. یا با صدای خودمان بازی‌ها و فیلم‌های روز دنیا را معرفی می‌کنیم و چند حرف و تکه زشت هم اضافه می‌کنیم که مخاطب بیشتری داشته باشیم، یا شروع می‌کنیم به تبلیغ رستوران‌ها و قهوه‌سراها شهر که باعث می‌شود

دل برخی از مردم را بسوزانیم و حسرتش بماند برای آن‌ها که وسعشان نمی‌رسد برای خرید.

همین جایاد داستانی افتادم از شهید غلامعلی پیچک، به نقل از مادر بزرگوارش:

«در خیابان جمهوری، من و غلامعلی داشتیم جایی می‌رفتیم. من از یک مغازه برایش بستنی خریدم. ولی غلامعلی لب به بستنی نزد. بستنی‌اش را توی آستینش قایم کرد و آورد خانه. گفتم مادر چرا بستنی‌ات را نمی‌خوری؟

گفت، شاید بچه‌ای بستنی را دست من ببیند و پول نداشته باشد بستنی بخرد و دلش بشکند. و او فقط هفت سال داشت.»

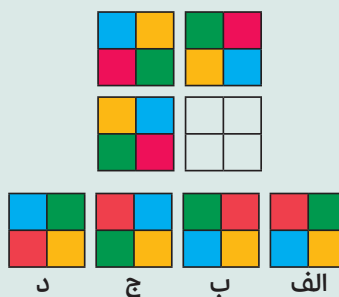
یادپویانمایی وال ای افتادم؛ فیلمی که زندگی انسان‌های زمان حال را چنان نشان می‌دهد که آن قدر خودشان را درگیر مجازی‌ها و دنیای روبات‌ها کرده‌اند که بر اثر بی‌حرکی چاق شده‌اند و اسیر صندلی و تخت... مطمئن باشید خیال پردازی نیست. این واقعها از رگ گردن به ما نزدیک‌ترند.

«در خیابان جمهوری، من و غلامعلی داشتیم جایی می‌رفتیم. من از یک مغازه برایش بستنی خریدم. ولی غلامعلی لب به بستنی نزد. بستنی‌اش را توی آستینش قایم کرد و آورد خانه. گفتم مادر چرا بستنی‌ات را نمی‌خوری؟ گفت، شاید بچه‌ای بستنی را دست من ببیند و پول نداشته باشد بستنی بخرد و دلش بشکند او فقط هفت سال داشت»

فرش‌های ذهنی

سؤال‌های سرگرمی

۱ حدس بزنید کدام یک از مربع‌های رنگی الف، ب، ج و د باید جایگزین مربع خالی شود؟



۲ این سودوکو را حل کنید و سپس کد نتیجه کارتان را رمزگشایی کنید.

۷				●	۹		
	۴		۹	۶	۷		۸
		۸		۳		۷	۱
	۶	۴	۱		۵		
۵	۱		▲	۴		۸	۹
		۹			۵	۳	۱
۴	۸	■		۵		۷	
۲			۷	۸	۹	+	۴
		۳					۵



۳ نوک قلم را روی شکل قرار دهید و بدون آنکه آن را از روی شکل بردارید، ضمن رد شدن از روی هر ضلع، شکل را کامل رسم کنید. از روی هیچ ضلعی نمی‌توانید دوبار رد شوید.

۴ احمد میخ کوچکی را به تنه درخت بلوط مورد علاقه‌اش کوبید و قدش را اندازه گرفت. پنج سال بعد برگشت تا ببیند میخ چه اندازه بالاتر رفته است. اگر درخت هر سال ۱۵ سانتی‌متر قد کشیده باشد، حالا میخ چند سانتی‌متر از محل سابقش بالاتر قرار دارد؟

۵ آیا می‌توانید جای علامت سؤال، عدد درست را حدس بزنید؟

$$۷۰-۶۰-۲۱=۱۵$$

$$۳۴-۳۳-۱۰=۷$$

$$۶۸-۱۵-۹=۱۶$$

$$۴۴-۲۵-۱۹=?$$

سؤال‌های فنی

۱ شما پنج تکه زنجیر دارید که هر کدام از سه حلقه تشکیل شده است. از شما خواسته می‌شود حلقه‌های این تکه‌ها را به یکدیگر وصل کنید تا زنجیر یکپارچه شود. جدا کردن هر حلقه هزار تومان و جوش دادن هر حلقه به حلقه دیگر سه هزار تومان هزینه دارد. شما فقط پانزده هزار تومان دارید. آیا می‌توانید با این مقدار پول آن‌ها را به یکدیگر وصل کنید؟

۲ در این تصویر چند حیوان را می‌توانید تشخیص دهید؟



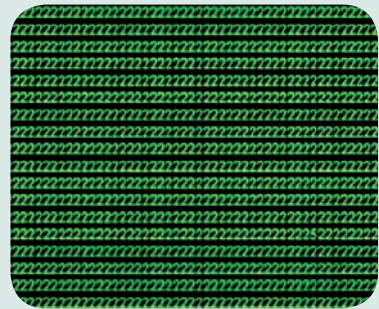
«سلام به هنرجویان عزیز، در ماه مهر بانی رشته‌های گوناگون آشنا شویم. قرار است با ابزار را معرفی کرده‌ایم. تصویربرداری



بفرمایید ببینید



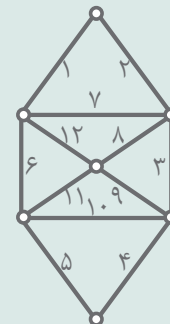
۳ آیا می‌توانید در مدت ده ثانیه عدد متفاوت را پیدا کنید؟



جواب سؤال‌های سرگرمی

۱. مربع الف. اگر دقت کنید، مربع‌های کوچک رنگی مقابل هم، در دو مربع بالایی جابه‌جا شده‌اند. بنابراین گزینه الف صحیح است.
۲. <<

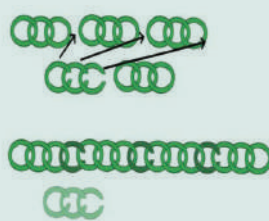
۷	۳	۲	۸	۱	۶	۹	۵	۶
۱	۴	۵	۹	۶	۷	۲	۳	۸
۶	۹	۸	۵	۳	۲	۴	۷	۱
۳	۶	۴	۱	۹	۸	۵	۲	۷
۵	۱	۷	۴	۳	۶	۸	۹	۹
۸	۲	۹	۶	۷	۵	۳	۱	۴
۴	۸	۱	۳	۵	۶	۷	۹	۲
۲	۵	۶	۷	۸	۹	۴	۳	۳
۹	۷	۳	۴	۲	۱	۸	۶	۵



۳. <<

۴. میخ از سر جایش تکان نمی‌خورد. برای اینکه درخت هرگز از تنه قد نمی‌کشد و از قسمت بالا یعنی شاخه‌هایش قد می‌کشد.
۵. عدد ۷. رقم‌های اول عددهای هر ردیف با هم جمع شده‌اند.

جواب سؤال‌های فنی



۱. <<

۱. ابتدا حلقه‌های یکی از تکه‌های زنجیر را جدا کنید: $3 \times 1000 = 3000$ تومان
۲. یکی از حلقه‌ها را به دو سر حلقه‌های دوم و سوم وصل کنید: ۳۰۰۰ تومان
۳. حلقه دوم را به دو سر حلقه‌های سوم و چهارم وصل کنید: ۳۰۰۰ تومان
۴. حالا حلقه سوم را به دو سر حلقه‌های چهارم و پنجم وصل کنید: ۳۰۰۰ تومان
- اکنون شما یک زنجیر یکپارچه دارید و همه پنج تکه زنجیر سه حلقه‌ای‌تان با هزینه فقط دوازده هزار تومان به یکدیگر وصل شده‌اند.

۲. علاوه بر فیل، هشت حیوان دیگر در این تصویر مخفی هستند: مار، فیل، ماهی، دلفین، سگ، موش، گربه، الاغ و کروکودیل.



۳. <<



«نظم و انضباط»

یکی از مهم‌ترین اصول کار گروهی، برقراری نظم و انضباط در گروه است. در واقع اگر قرار باشد هر یک از اعضا هر کاری را که خواستند، در هر زمانی انجام دهند، این گروه به موفقیت نخواهد رسید و خیلی زود منحل می‌شود. در واقع انضباط در گروه حکم می‌کند هر کاری در زمان مناسب و به شیوه صحیح انجام شود. پس تعهد همه همکاران محل کارتان به نظم و انضباط در آنجا خیلی اهمیت دارد.

۱

شما

عضو چه گروه‌هایی هستید؟ از هم کلاسی‌ها تا هم‌محلله‌ای‌ها؟ شاید هم در محل کاری که کارآموزی رفته‌اید، با همکارانتان گروه شده‌اید. اصلاً چرا راه دور برویم؟ همه ما در یک گروه بزرگ قرار داریم به نام کشور. حالا سؤال بعدی این است که چرا عضو این گروه‌ها شده‌اید و عضویت در گروه چه خوبی‌هایی دارد؟ ممکن است در ذهنتان جواب‌های زیادی بیاید. گروه ما را قوی‌تر می‌کند، توان ما را چند برابر می‌کند، ایده‌های بیشتری در آن مطرح می‌شود، تخصص‌ها بیشتر خواهند بود و... اما مهم‌تر از همه این است که تمام فایده‌های گروه به شرطی است که اعضا هنر کار گروهی بلد باشند. پس برویم که هنر کار گروهی بیاموزیم:

۲

«آگاهی از وظایف»

یکی دیگر از مواردی که باعث می‌شود گروه به اهداف خود نزدیک و نزدیک‌تر شود، آگاهی کامل از وظایف است. یعنی هر عضو باید به‌طور واضح از وظایف خود آگاه باشند تا بهترین عملکرد را بروز دهد. وقتی کسی نداند نقش و وظیفه‌اش در گروه چیست و اعضا از او چه انتظاری دارند، نمی‌توان انتظار داشت او به وظایفش، آن هم به‌نحو شایسته، عمل کند.

۳

«سازگاری»

یکی از اصول مهم انجام کارهای گروهی، تقویت روحیه انعطاف‌پذیری در افراد است. در واقع اعضای گروه باید به اندازه کافی با سایر افراد سازگاری داشته باشند و خودشان را با گروه و خواسته‌های آن منطبق کنند. همیشه در جمع اختلاف‌نظر وجود دارد، اختلاف سلیقه وجود دارد و همه این‌ها می‌توانند ناسازگاری و اختلاف ایجاد کنند. این اختلاف سلیقه‌ها حتی می‌توانند باعث بهتر شدن گروه هم بشوند. اما اگر درست مدیریت نشوند و از طرف دیگر بین افراد روحیه سازگاری نباشد، می‌توانند گروه را نابود کنند.

۴

«ارتباط بین اعضا»

اتحاد بین اعضای گروه عامل کلیدی موفقیت آن است و با جدا کردن نمی‌توان به هدف رسید یا گروه خوبی داشت. اما این اتحاد با ارتباط درست بین اعضا ایجاد می‌شود. این ارتباط درست هم شامل محبت بین اعضا می‌شود و هم گاهی رکوراست‌بودن و اطلاعات لازم را در اختیار هم‌گروهی‌های خود قرار دادن. چطور می‌توان بین این دو موضوع تعادل برقرار کرد؟ اگر همه به هم اعتماد داشته باشند و یکدیگر را دوست داشته باشند، از همدیگر ایراد بنی اسرائیلی نگیرند و همدیگر را خراب نکنند! از طرف دیگر، اگر تقدی هم شد، به طرف مقابل اعتماد داشته باشند و آن را بپذیرند.



بفرمایید ببینید

» همکاری کردن

برای اینکه گروه در انجام وظایف خود به اندازه کافی موفق باشد، اعضای آن باید به اندازه کافی با یکدیگر همدلی و همکاری کنند. اعضای گروه باید منافع گروه را به اهداف خود ترجیح دهند و همواره به فکر برنده شدن کل گروه باشند. شما فکر کنید در گروهی هر کسی بخواهد چوب لای چرخ نفر دیگر کند و نفع آنها با کمک هم کاری انجام ندهند، بلکه مانع کار همدیگر هم بشوند، آن وقت چه بلشویی ایجاد خواهد شد. دیگر اسم این جماعت را گروه نمی توان گذاشت.



» پیگیر بودن

اعضای گروه کاری برای اینکه به هدف مورد نظرشان برسند، باید به اندازه کافی روی انجام وظایف خود مصمم باشند و پایداری کنند. به کار گرفتن همه توان، قدرت، پایداری و پیگیری در شرایط سخت باعث می شود آن ها دست از کار و رسیدن به موفقیت نکشند. توجه داشته باشید، در مسیر هر کاری سختی و نامالایمت هایی ممکن است پیش بیایند. اتفاقاً در همین زمان های سختی و دشواری است که عیار گروه مشخص می شود و باید همچنان به کار خود ادامه دهند. آدم های متمرکز بر کار آدم های تحسین برانگیزی هستند که برای رسیدن به یک هدف، همه حواسشان را جمع کرده اند و یکسره تلاش می کنند.



شما برای موفقیت در گروه هایتان چه کارهایی می کنید و اصلاً در چه گروه هایی عضویت دارید؟ پاسخ هایتان را به این شناسه کاربری (آیدی) در پیام رسان شاد بفرستید.



@roshd_honarjo_adm



بفرمایید ببینید

مصاحبه کننده: امیر مهدی مرادیان

دوست دارید تعمیرکار تلفن همراه شوید؟

« در حال حاضر مشغول به انجام چه کاری هستید و از چه زمانی تصمیم گرفتید در این رشته فعالیت کنید؟ »

اولاً خودم به تدریس و آموزش دادن علاقه داشتم. از سال ۹۶ وارد حرفه تعمیرات تلفن همراه شدم. به صورت آزاد متقاضیان و هنرجویان علاقه مندا را آموزش می دادم. بعد وارد سازمان فنی و حرفه ای شدم و توانستم برای هنرجویانم مدرک بین المللی فنی و حرفه ای نیز ارائه دهم.

« هنرجویانی که در رشته تعمیرات موبایل تحصیل می کنند، چه موقعیت هایی برای اشتغال دارند؟ »

در آموزشگاه ما اگر به خوبی آموزش دیده باشند، می توانیم به عنوان مربی از آن ها استفاده کنیم. اگر بخواهند نیز می توانند

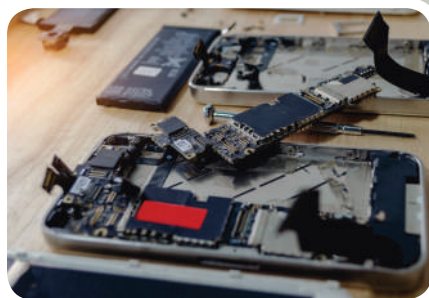
در زمینه بازار کار در رشته های هنرستانی، در این شماره به سراغ یک رشته خدماتی رفتیم؛ رشته تعمیرات تلفن همراه. مهندس اسکندری که خود مربی و مدرس این رشته در سازمان فنی و حرفه ای است، به سوالات ما پاسخ می دهد. این گفت و گو را بخوانید:

« لطفاً خودتان را معرفی کنید. »

اسکندری هستم، مربی و مدرس تعمیرات تلفن همراه در سازمان فنی و حرفه ای.

« مهارت ها، تجربه ها و تحصیلات شما چیست؟ »

من در هنرستان رشته برق صنعتی خواندم. در دانشگاه مدرک کارشناسی برق صنعتی را گرفتم و بعد با معادل سازی درس ها وارد حرفه تعمیرات تلفن همراه شدم.



وارد بازار کار شوند و تعمیرات انجام دهند. در رابطه با شرایط استخدامی در این رشته، با توجه به اینکه در حال حاضر نمانام (برند) هایی مثل سامسونگ و شیائومی در ایران نمایندگی اصلی ندارند، استخدام در حال حاضر نیست، ولی این شرکت‌ها سال‌های گذشته که در ایران بودند، استخدام داشتند. کشور های خارجی هم هستند. افرادی که مدرک فنی و حرفه‌ای گرفته‌اند، چون این مدرک ارزش بین المللی دارد، می‌توانند در کشورهای همسایه یا کشورهای دیگر استخدام شوند. اتفاقاً یکی از هنرجویانم در کشور آلمان دارد تعمیرات تلفن همراه انجام می‌دهد.

« به نظر شما آموزش های هنرستان و فنی و حرفه‌ای و مطالب کتاب های درسی برای شروع ورود به بازار کار کافی است؟ آیا آن‌ها را مفید می‌دانید؟ »

مطالب کتاب‌های هنرستان را که نگاه می‌کردم، اطلاعات و مثال‌هایش خیلی خوب و روان است؛ البته به شرط تدریس خوب. مثلاً الکترونیک سخت‌افزارش را که من دیدم، واقعاً مثال‌های روانی داشت.

« اگر بخواهید در صدی به مهارت عملی و دانش نظری مورد نیاز هنرجویان اختصاص دهید، این درصدها چگونه هستند؟ »

پنجاه پنجاه. هر دورا باید در کنار هم داشته باشند. مثلاً نقشه خوانی. باید دانشش را داشته باشی که بتوانی روی صفحه (برد) پیاده کنی.

« نرم افزار های مورد نیاز این حرفه چیستند و یادگیری آن‌ها چه اهمیتی دارد؟ »

نرم افزار هر نمانام متفاوت است. مثلاً نرم افزار های مقدماتی مثل چشمک زن‌ها هستند. برای مثال، برای نمانام سامسونگ نرم افزار های زدتري ایکس و پاندورا، همچنین نرم افزار های چند نمانامی مثل چمپراو غیره، که یادگیری آن‌ها خیلی مهم است و

در عمل بدون آن‌ها امکان ادامه کار نیست.

« به نظر شما مدت زمانی که یک هنرجو در این رشته باید آموزش ببیند تا بتواند وارد بازار کار بشود و درآمدزایی کند، چقدر است؟ »

خیلی متفاوت است. بستگی به استعداد هنرجو دارد. هنرجویی داشتیم که صفر تا صد را در عرض یک هفته توانست یاد بگیرد و انجام دهد. بعد وارد بازار کار هم شد و موفق بود؛ ولی خب عموماً آموزش‌هایی احتیاج دارد که بین یک تا سه ماه طول می‌کشد.

« به نظر شما چه کسی می‌تواند در این رشته موفق باشد؟ فوت کوزه‌گری این رشته چیست؟ »

اول علاقه. کسی که می‌خواهد وارد بازار کار تلفن همراه شود، باید علاقه داشته باشد. دوم به‌روزر بودن، خیلی مهم است. دائم باید خودت را به‌روز نگه داری، چون این حرفه‌ای است که در تمام دنیا هست و خیلی هم به‌روز است.

« آیا اگر کسی بخواهد وارد حوزه کار در رشته تعمیرات تلفن همراه بشود، برای شروع سرمایه و امکانات زیادی نیاز دارد؟ »

بحث تعمیرات دنیای خیلی گسترده‌ای دارد، ولی برای شروع، خرید حداقل ابزار در حد ۲۰ میلیون تومان لازم است. ۲۰ میلیون تومان هم برای خرید نرم‌افزار. با این‌ها می‌شود شروع به کار کرد.

« شما در مسیر راه اندازی شغل‌تان چه چالش‌هایی داشتید؟ پیشنهادتان به هنرجویان چیست؟ »

اینکه باید دنبال پروانه کسب باشی و به‌تازگی چنین شده که باید امتحان بدهی و تأییدیه فنی و حرفه‌ای را بگیری. این عوامل باعث می‌شوند آن‌هایی که کار بلد هستند، وارد بازار کار شوند. همچنین، اجاره مغازه خیلی بالاست. بهتر است که هنرجویان از اول به فکر گرفتن

مدرک فنی و حرفه‌ای باشند و در حین تحصیل حتماً وارد بازار کار شوند. اگر بتوانند حداقل ابزار را برای خودشان تهیه کنند و روی صفحه‌های اوراق تمرین کنند، خیلی خوب است.

« به نظر شما ارتباط هنرجویان با بزرگ‌تری مثل شما که قبلاً مسیر پیش رویشان را پیموده‌است، چقدر می‌تواند مؤثر باشد؟ آیا شما می‌توانید به هنرجویان مشاوره بدهید؟ »

بله. من برای مشاوره دادن در خدمت هستم. اگر برای پیشرفت کارشان مشاوره بگیرند، قطعاً خیلی موفق می‌شوند. پیشنهاد می‌کنم این کار را حتماً انجام بدهند.

« آیا هنرجویان این رشته می‌توانند ادامه تحصیل بدهند؟ »

در دانشگاه من حرفه تعمیرات تلفن همراه را ندیدم، ولی می‌تواند بعد از اینکه دیپلم تعمیرات تلفن همراه را گرفتند، با تطبیق واحد، به رشته‌های مادر مانند برق، الکترونیک و آی‌تی وارد شوند، زیرا تعمیرات تلفن همراه زیرشاخه این سه رشته قرار دارد.

« مخاطب اصلی این مجله، یعنی رشد هنرجو، هنرجویان هستند، اگر توصیه‌ای به آن‌ها دارید، بفرمایید. »

توصیه من به هنرجویان این است که در حین تحصیل حتماً وارد بازار کار بشوند تا چالش‌های آن را بشناسند. من خودم این کار را انجام ندادم و واقعاً ضرر کردم. حتماً شما این کار را انجام بدهید. همچنین، ابزارهای ابتدایی کار را برای خودتان تهیه کنید. نکته آخر اینکه به روز باشید و دائم خودتان را به‌روز نگه دارید.

« از وقتی که برای این صاحب‌اختصاص دادید سپاسگزارم. »

خواهش می‌کنم.

درد زخمیان

مقاومت مظلومان از کرمان تا غزه

اله‌سام اخلاقی



۹ مهرماه روز همبستگی با کودکان فلسطینی است. روزی است که تمام جهان به یاد این کودکان بی گناه می افتد. روزی که همبستگی خود را با آن ها اعلام می کنیم و به یاد می آوریم چطور در برابر ظلم و ستم ایستادگی می کنند. این روز یادآور معصومیتی است که زیر سایه خشونت و جنگ رنگ می بازد.

جنایت هایی که رژیم پهلوی در آتش زدن مسجد جامع کرمان مرتکب شد، با جنایت هایی که رژیم صهیونیستی امروز علیه کودکان فلسطینی انجام می دهد، از یک جنس هستند. هر دو رژیم، با بی رحمی و خشونت، سعی در خاموش کردن صدای حق طلبی و مقاومت دارند. این دو مقاومت، دوروی یک سکه از جبهه بندی تاریخی بین حق و باطل هستند.

با مرور خاطرات شهید سلیمانی، به بهانه روز همبستگی با کودکان فلسطینی درمی یابیم، چگونه مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم همواره در تاریخ ایران و جهان اسلام حضور داشته و دارد. بیایید با قلب هایی پر از عشق و ایمان، این داستان ها را به نسل های بعد منتقل کنیم و یادآور شویم که هرگز نباید در برابر ظلم و ستم سر فرود آورد.

تصور کنید شبی تاریک و سرد در مهرماه ۱۳۵۷، مردم کرمان با عشق و ایمان به مسجد جامع پناه می آورند؛ جایی که صدای نماز و دعا بلند است و آرامش به دل هایشان می دهد. اما ناگهان صدای وحشتناک شکستن در و آتش، تمام آن آرامش را به خاکستر تبدیل می کند. وقتی شعله های خشم و ترس رژیم پهلوی به مسجد جامع کرمان رسیدند، نه تنها دیوارهای این مسجد سوخت، بلکه قلب های مردم کرمان نیز داغدار شد. مسجدی که پناهگاه و مأمن مردم بود، به نمادی از سرکوب و بی رحمی تبدیل شد.

این اقدام یکی از وحشیانه ترین جنایت های رژیم پهلوی علیه مردم ایران بود که به قصد خاموش کردن صدای اعتراض و مقاومت مردمی انجام شد. اما در دل این آتش، شعله های امید و مقاومت زنده ماندند.

مقاومت در برابر ظلم، چیزی است که اکنون مردمان و کودکان غزه به تصویر می کشند. کودکان فلسطینی، این فرشتگان معصوم، هر روز با چشمانی پر از اشک و دل هایی پر از ترس و امید در خیابان های غزه و کرانه باختری قدم می زنند. آن ها با صدای بمب ها و گلوله ها بزرگ می شوند، اما همچنان با امید به آینده ای روشن تر، مقاومت می کنند.

مسجد را به آتش کشیدند. همه چیز سیاه و تار بود. مردم داخل مسجد می سوختند.

شهید حاج قاسم سلیمانی، با چشمانی پر از اشک و دلی پر از غم، از لحظاتی می گوید که دل هر انسانی را به درد می آورد. او از کودکان و زنانی که در میان شعله های آتش پناه می جستند و از مردانی که با دستان خالی در برابر نیروهای رژیم پهلوی ایستادگی می کردند، سخن می گوید. خاطرات او حکایتی از شجاعت و مقاومت در برابر ظلم است که باید به نسل های آینده منتقل شود. سردار ایران از آن روز می گوید: «آتش دیوارهای مسجد را می بلعید، اما دل های ما قوی تر و مصمم تر از همیشه شد. مردم با دستان خالی و دل هایی پر از ایمان به مقابله با ظلم برخاستند. آن روز مسجد ما سوخت، اما ایمان و امید ما هرگز خاموش نشد.»

۹ مهرماه روز همبستگی با کودکان فلسطینی است. روزی است که تمام جهان به یاد این کودکان بی گناه می افتد. روزی که همبستگی خود را با آن ها اعلام می کنیم

چهره‌های

«تاجر خون به درک واصل شد!»،
«پدر دینامیت منفجر شد!» و ...
این‌ها عنوان‌های بزرگ روزنامه‌هایی
بودند که آلفرد نوبل در دست داشت و
هنگام خواندنشان خشکش زده بود.
روزنامه‌ها خبر مرگ او را با چنین
عنوان‌های عجیبی منتشر کرده
بودند، ولی او هنوز زنده بود!

تاجر

در واقع بنیاد نوبل نه برای جبران
یا شستن خون قربانیان صنایع
نوبل، بلکه برای شستن نام آلفرد
خدمتانی برای سفیدنمایی چهره
سیاه تاجر مرگ!

سفیدنمایی

آیا کسی از او به نیکی یاد خواهد کرد؟ آلفرد در پی یافتن راهی بود تا از این گرداب عذاب وجدان و افسردگی خلاص شود. در نهایت فکری به ذهنش رسید.

او که هرگز ازدواج نکرده و صاحب فرزند و وارثی نبود، بنیادی خدماتی و علمی تأسیس و وصیت کرد پس از مرگ بخشی از اموالش به این بنیاد اختصاص داده شود و با سود حاصل از گردش سرمایه این میراث هنگفت، هر ساله افراد نخبه در زمینه‌های علمی از سراسر جهان شناسایی شوند و جایزه‌ای به صورت کمک مالی به آن‌ها اعطا شود. این گونه بود که جایزه نوبل بنا نهاده شد.

اما هرگز کارخانه‌های اسلحه‌سازی او که همه‌ساله محصولاتش جان میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان می‌گرفت و مطبوعات به درستی به آن نام تجارت مرگ داده بودند، تعطیل نشدند، بلکه حتی با شروع جنگ‌های گسترده قرن بیستم، بیش از پیش نیز گسترش یافتند. اما آلفرد که به تعطیل کردن آن‌ها و چشم‌پوشی از سود سرشارشان حاضر نبود، ادعا می‌کرد تولیدات شرکت‌های او در جهت صلح‌آمیز مصرف می‌شود! ولی میلیون‌ها قربانی جبهه شرقی جنگ جهانی اول که توپ‌ها و خمپاره‌های شرکت نوبل بر سرشان فرو می‌آمد و میلیون‌ها خانواده‌ای که خانه‌شان تخریب و آواره شده بودند، به هیچ وجه با آلفرد در مورد صلح‌آمیز بودن این صنایع هم‌نظر نبودند.

در واقع بنیاد نوبل نه برای جبران یا شستن خون قربانیان صنایع نوبل، بلکه برای شستن نام آلفرد نوبل تأسیس شده است؛ بنیادی خدماتی برای سفیدنمایی چهره سیاه تاجر مرگ!

اکنون پس از گذشت صدسال از مرگ آلفرد، همه‌ساله افراد متعددی در رشته‌های گوناگون علمی از این مؤسسه جوایز گران‌قیمتی دریافت می‌کنند و از نظر بسیاری از مردم، گرفتن جایزه نوبل یک دستاورد و حیثیت (پرستیژ) علمی است، اما بسیاری دیگر از افراد آگاه هستند که هنوز فراموش

ماجرای برمی‌گشت به چند روز قبل و انفجار در خط تولید بزرگ‌ترین کارخانه دینامیت‌سازی جهان که در اثر آن برادر آلفرد و صدها کارگر دیگر کشته شده بودند. آلفرد نوبل سوئدی و خانواده‌اش صاحب بزرگ‌ترین کارخانه باروت و اسلحه‌سازی اروپا بودند. این مجتمع صنعتی چنان عظیم و گسترده بود که بخش زیادی از نیازهای جنگی بزرگ‌ترین ارتش‌های آن زمان مانند روسیه، پروس و بریتانیا را تأمین می‌کرد. اما به دلیل محدودیت ارتباطات در اوایل قرن بیستم و بازار داغ شایعات، مطبوعات او را

اکثر جنایت‌کاران و سیاست‌مداران بدنام تاریخ مانند مناخیم بگیم، جیمی کارتر، شیمون پرز، جرج مارشال، اسحاق رابین، گورباچف، هنری کسینجر و انور سادات برنده جایزه صلح این بنیاد شده‌اند، ولی امثال مهاتما گاندی، لعل نهر، چگوارا، دکتر مصدق، امام موسی صدر و سایر آزادی‌خواهان واقعی جهان، هرگز از طرف این بنیاد انتخاب نشده‌اند

با برادر کوچک‌ترش اشتباه گرفته بودند و گمان می‌کردند فرد کشته شده صاحب اصلی شرکت بزرگ اسلحه‌سازی یعنی آلفرد است. به همین دلیل با این عنوان‌های عجیب به استقبال مرگ آورفته بودند.

این عنوان‌های درشت و مرگ برادر، وضعیت روحی آلفرد را دگرگون کردند و او به این فکر فرو رفت که بعد از مرگش مردم دنیا درباره او و میراث خون‌بارش چه خواهند گفت؟

نکرده‌اند پول این جایزه از کجا تأمین می‌شود و بنیاد به ظاهر علمی و خدماتی نوبل دقیقاً چه وظیفه‌ای دارد! البته دانشمندان و افراد فرهیخته دیگری نیز از دریافت این جایزه امتناع کرده‌اند. همان‌طور که ژان پل سارتر پس از رد آن گفت: «این مدال بوی تند باروت و خون می‌دهد.»

و اصلاً مگر می‌شود با پول کثیف کار خیر و خدمت صادقانه ارائه کرد؟ اگر خلق خدا فراموش کنند که این پول از کجا آمده و به بهای کشته شدن چند میلیون نفر بوده است، مگر خود خدا فراموش می‌کند؟

شاید حکمت این تناقض تلخ ولی عبرت‌آموز که اکثر جنایت‌کاران و سیاست‌مداران بدنام تاریخ مانند مناخیم بگیم، جیمی کارتر، شیمون پرز، جرج مارشال، اسحاق رابین، گورباچف، هنری کسینجر و انور سادات برنده جایزه صلح این بنیاد شده‌اند، ولی امثال مهاتما گاندی، لعل نهر، چگوارا، دکتر مصدق، امام موسی صدر و سایر آزادی‌خواهان واقعی جهان، هرگز از طرف این بنیاد انتخاب نشده‌اند، همین منشأ کثیف این پول‌ها است که با وجود این همه تلاش صاحبان آن برای سفیدنمایی، باز هم این گونه طنزآمیز چهره واقعی خود را برای اهل نظر نمایش می‌دهد.

نه ثروت تاکنون زاینده مردی نه کاخ و قصر درمان کرده دردی برو انسانیت را مشتری باش قضاوت می‌شوی با آنچه کردی



«حق تقدم با شماست!»

حتماً تا الان به رانندگی فکر کرده‌اید و حتماً قدم اول را هم می‌دانید که داشتن گواهی نامه است. به این ترتیب، هم خیال خودتان و هم پدر و مادر و سایر رانندگان راحت می‌شود. به شباهت موضوع رانندگی و کسب و کار چطور، فکر کرده‌اید؟ اصلاً به هم شباهتی دارند؟ بله. در واقع رانندگی ایمن با داشتن مدرک‌های مناسب (گواهی نامه، بیمه نامه و معاینه فنی) و رعایت اصول رانندگی، مثل حق تقدم در مسیرهای متعدد، مثل رفتن در مسیر راه اندازی یک کسب و کار، از مرحله گرفتن مجوز تا مسائل بیمه، مالیات، تعامل با شرکا، رعایت اساسنامه و ... است. هر کار آفرین موفق، مثل راننده خوب، قانون را خوب بلد است و می‌داند چطور کارهایش را جلو ببرد.

پیشگامان کسب و کار

علی اشرف زاده



بفرمایید ببینید

پروانه‌های کسب (اسم دیگر جواز کسب یا همان مجوز) جدید، پرونده‌هایی الکترونیکی هستند که داخل آن‌ها یک شناسه یکتا هم وجود دارد و با گوشی‌های هوشمند، به صورت ۲۴ ساعته قابل استعلام است

خیلی از کاروکاسبی‌ها چون نمی‌دانند چطور باید مجوز بگیرند و کارشان را رسمی کنند، هر روز با هزاران مشکل برخورد می‌کنند و حتی با خیال راحت نمی‌توانند کار کنند. خیلی‌های دیگر که از مالیات و بیمه بی‌خبر هستند، یا جریمه می‌شوند یا با همکارانشان به مشکل می‌خورند. اگر ذهن شما هم پر از سؤال شده و قصه هفت‌خوان رستم شاهنامه در ذهنتان در حال مرور است، «دخل و خرج» کمک می‌کند هم به‌سادگی در جریان موضوع قرار بگیرید و هم مقدمات قانونی کاروکاسبی خودتان را انجام دهید. از اول شروع کنیم؛ یعنی جواز کسب.

«جواز یا مجوز کسب و کار چیست؟»

طبق قانون به مدرک‌ها و تأییدیه‌های لازم برای شروع کسب و کار مجوز می‌گویند؛ برای مثال، مهم‌ترین مجوز شما برای رفتن به پایه تحصیلی بالاتر، کارنامه یا برگه هدایت تحصیلی است. برای همه مجوزها و تأییدیه‌هایی که شرایط صدورشان برای خیلی از مردم روشن نیست، در درگاه ملی^۱، یک صفحه راهنما وجود دارد. (مثلاً شرایط دریافت مدرک تحصیلی یا گواهی نامه رانندگی برای همه روشن است و صفحه راهنما نیاز نیست، ولی شرایط دریافت تأییدیه بهداشت یا کارت بازرگانی به صفحه راهنما نیاز دارد.)

پروانه‌های کسب (اسم دیگر جواز کسب یا همان مجوز) جدید، پرونده‌هایی الکترونیکی هستند که داخل آن‌ها یک شناسه یکتا هم وجود دارد و با گوشی‌های هوشمند، به‌صورت ۲۴ ساعته قابل استعمال‌اند. طبق قانون، همه اداره‌ها و مأموران حکومتی فقط همین یک فایل و شناسه یکتا را به عنوان مجوز یا پروانه کسب می‌شناسند و دیگر از کسی جواز کسب کاغذی نمی‌خواهند. صاحب هر پروانه جدید و الکترونیکی، در بانک اطلاعات کسب و کارها یک صفحه دارد که در آن شناسه یکتا، نشانی و اطلاعات اولیه آن مجوز برای همه قابل دیدن و استعمال است. مثلاً فرض کنید در آموزش و پرورش سامانه‌ای باشد که در آن اسم‌ها، عکس، نمره‌ها و کارنامه، اطلاعات اولیه و ارتباطی دانش‌آموزان کل کشور برای همگان قابل رؤیت باشد. هم شفافیت کامل دارد و هم باعث رقابت و گاهی اوقات برقراری ارتباط در قالب مشاوره با دانش‌آموزان نخبه می‌شود. منظورم این است که شما حتی می‌توانید با کاروکاسبی‌های موفق هم صنف خودتان ارتباط بگیرید و صحبت کنید و از تجربه‌هایشان بی‌رسید.

ما به‌صورت کلی در کشور ۲۸۴۰ نوع پروانه کسب داریم که بیشتر آن‌ها بعد از درخواست، سه‌روزه صادر

می‌شوند. حدود ۲۳۴ نوع پروانه هم هست که بعد از درخواستشان، اول اداره‌امکان باید محل کسب را تأیید کند و بعد از حدود هفت روز صادر می‌شوند. مراقب باشید، از بین ۲۸۴۰ نوع پروانه، باید دقیقاً پروانه‌ای که می‌خواهید انتخاب کنید. به همین دلیل الزام است حتماً شرایط را دقیق بخوانید. اگر همه شرایط را داشتید، ثبت درخواست کنید. هزینه صدور پروانه هم، برای هر نوع پروانه، در صفحه راهنمای آن در درگاه ملی نوشته شده است.

«انواع مجوزها»

مجوزها سه نوع هستند: خانگی، صنفی و دستگاهی. همه مجوزهای خانگی تک‌مرحله‌ای هستند و حداکثر سه‌روزه صادر می‌شوند. مجوزهای صنفی (پروانه‌های کسب) همه تک‌مرحله‌ای هستند و بین سه تا هفت روزه صادر می‌شوند. مجوزهای غیر از این دو گروه، که دستگاه‌های اجرایی، نظام‌ها و قانون‌ها صادر می‌کنند، گاهی چندمرحله‌ای هستند. یعنی برای دریافت مجوزهای آن‌ها باید چندین مرحله تأییدیه و موافقت‌نامه گرفت. حفظ کردن این اطلاعات نیاز نیست، چون مراحل گرفتن هر مجوز در صفحه راهنمای دریافت مجوز آن‌ها نشان داده شده است. گرفتن مجوزهای چندمرحله‌ای هنوز به حد کافی آسان نشده و گاهی ماه‌ها طول می‌کشد، ولی مسیر دریافت آن‌ها تا حد ممکن روشن است.

«مجوزهای قدیمی»

مجوزهای سنتی و کاغذی در کشور به‌تدریج با حکم قانون از چرخه اعتبار حذف می‌شوند. مجوزی معتبر است که در وبگاه درگاه ملی مجوزها، شناسه یکتا و صفحه اختصاصی داشته باشد. همین چند وقت پیش، در دیدوبازدیدهای نوروزی، مجوزهای سنتی و کاغذی دو نفر از فامیل را در ظرف کمتر از پنج دقیقه، با همراه داشتن شماره همراه اختصاصی و کارت شناسایی ملی، به مجوز الکترونیکی قابل رؤیت در درگاه ملی مجوزها تبدیل کردم. امسال با بیشتر شدن امکان مجوزدهی در کشور و همچنین تبدیل مجوزهای کاغذی به الکترونیکی، آمار لحظه‌ای درگاه ملی مجوزها به نزدیک پنج میلیون مجوز رسیده است؛ یک دستاورد بزرگ!

پی‌نوشت

1. www.mojavez.ir



روز بزرگداشت مولوی



جلال الدین محمد بلخی، مشهور به مولانا، مولوی و ملای رومی، شاعر و عارف نامدار ایرانی قرن هفتم هجری است که در سال ۶۰۴ در شهر بلخ (مزارشریف افغانستان) به دنیا آمد. کودکی او همراه بود با شروع حمله‌های مغولان به خراسان. پس او و خانواده‌اش مجبور شدند مانند بسیاری دیگر از هموطنان، به سمت غرب ایران کوچ کنند. در نهایت پس از گذشتن از شهرهای متعدد در شهر قونیه (ترکیه امروزی) که آن زمان تحت سلطه روم شرقی بود، ساکن شدند. در گذر از نیشابور، پدر مولانا او را به دیدار با عطار نیشابوری می‌برد و عطار ضمن هدیه کتاب منطق الطیر خود به مولانای نوجوان، آینده درخشان او را نیز پیش‌بینی می‌کند. در قونیه، مولانا پس از گذراندن علوم متعدد نزد پدر، در جوانی به تدریس و وعظ پرداخت و شاگردان بسیاری گرد او جمع شدند. اما نقطه عطف زندگی مولانا، در چهل سالگی و در دیدارش با شمس تبریزی، عارف و آوازه‌نامدار، بود. شمس تأثیر عمیقی بر مولانا گذاشت و او را به کل متحول کرد. مولانا پس از زفتن شمس، سرودن مثنوی معنوی را شروع کرد. منظومه‌ای شش جلدی، دربرگیرنده ۲۶ هزار بیت که در قالب مثنوی سروده شده است. مثنوی از بزرگ‌ترین آثار شعر عرفانی جهان به حساب می‌آید و تاکنون به زبان‌های متعدد ترجمه شده است. علاوه بر مثنوی، مولانا کتاب‌های دیگری نیز همچون غزلیات شمس و فیه ما فیه دارد. بدون شک مولانا یکی از تأثیرگذارترین شاعران و عارفان تاریخ بشریت است. شعرها و اندیشه‌های او بر فرهنگ و ادب فارسی و همچنین بر فرهنگ ملت‌های جهان تأثیر عمیقی گذاشته است. در غرب وی را با نام رومی^۱ می‌شناسند. کتاب‌های زیادی از او، برگرفته از حکایات‌های مثنوی، در قالب داستان‌های حکمت‌آموز، چاپ شده‌اند. ترجمه انگلیسی گزیده شعرهای او (توسط کولمان بارکس) جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های ادبی ترجمه شده در غرب است.

گر بیدل و بی‌دستم وز عشق تو یابستم || بس بند که بشکستم، آهسته که سرمستم
در مجلس حیرانی، جانی است مرا جانی || زان شد که تو می‌دانی، آهسته که سرمستم

روز هم‌بستگی با کودکان فلسطینی



در کشور عزیزمان این روز به یادبود و حمایت از حقوق کودکان فلسطینی که در برابر تبعیض‌ها و نابرابری‌ها زندگی می‌کنند، تعیین شده است. این روز یادآور نقش مهم کودکان در جامعه و همچنین حقوق آن‌ها برای داشتن زندگی آرام و بدون خشونت و داشتن فرصت رشد و تحصیل است. از آغاز تشکیل رژیم صهیونیستی تاکنون، در ۷۵ سال گذشته، کودکان بزرگ‌ترین قربانیان این تجاوز و نسل‌کشی بوده‌اند. تنها در یک سال گذشته بیش از ۲۰ هزار کودک فلسطینی در اثر بمباران‌های گسترده اسرائیل به شهادت رسیده و حدود نیم میلیون نفر دیگر نیز بی‌خانمان شده‌اند. در اردیبهشت امسال، برای مجمع عمومی سازمان ملل، اسرائیل در زمره گروه‌های ناقض حقوق کودکان و در فهرست سیاه این سازمان، در کنار داعش و سایر گروه‌های وحشت‌افکن طبقه‌بندی شد. بسیاری از گروه‌های تندروی اسرائیلی و از جمله اعضای کابینه دولت این کشور بارها تأکید کرده‌اند که در نظر آن‌ها بین کودک شیرخوار و مبارز فلسطینی هیچ تفاوتی وجود ندارد و آن‌ها باید همه این بمب‌های ساعتی را بدون توجه به نشان نابود کنند!

سالروز شکست حصر آبادان



پس از اینکه خرمشهر با وجود مقاومت دلیرانه مردمانش، در نهایت در آبان سال ۵۹ سقوط کرد، ارتش یعنی صدام به نزدیک شهر مهم آبادان رسیدند و طولی نکشید این شهر از سه جهت در محاصره قرار گرفت. سقوط آبادان به معنی قطع ارتباط با بندرهای جنوبی‌تر استان و یک پیروزی راهبردی برای صدام بود. به همین دلیل، نیروهای مدافع با چنگ و دندان تلاش کردند فاجعه خرمشهر تکرار نشود و به مدت بیش از نه ماه دشمن را پشت دروازه‌های آبادان زمین‌گیر کردند تا در نهایت امام خمینی (ره) در ۱۳ خرداد سال بعد دستور داد محاصره آبادان باید و باید شکسته شود!

طولی نکشید که با عزل بنی‌صدر و تغییر فرماندهی قوای نظامی، و اعتماد دوباره به فرماندهان جوان و انقلابی، عملیات شکست حصر آبادان، معروف به «ثامن الائمه» شروع شد که یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین عملیات نظامی در دوران جنگ تحمیلی است.

با صدور فرمان شکست حصر آبادان، نیروهای ایرانی با استفاده از راهکنش‌های نوین و راهبردهای متفاوت، موفق شدند در ۵ مهر سال ۶۰ به‌طور کامل نیروهای محاصره‌کننده آبادان را به عقب برانند و شهر را نجات دهند. این عملیات اولین پیروزی مهم ایران پس از شکست‌های تلخ در طول جنگ محسوب می‌شود. انگیزه قوی نیروهای مردمی پس از فرمان امام و وجود نخبگانی نظامی همچون شهید باقری، از اصلی‌ترین عوامل تغییر موازنه میدانی بود. این عملیات نشان داد ایران توانست با استفاده از منابع داخلی و راهکنش‌های نوین، در مقابل دشمنان خود پایداری و موفقیت به دست آورد.





مهر ماه در دو دقیقه

زمانی که در ایام کهن سالی و فقر حافظ، شهر شیراز به دست تیمور فتح شد، تیمور که خود اهل سمرقند بود، او را فراخواند و با عتاب نسبت به این شعر او اعتراض کرد که: «این شهرها آسان به کف نیامده که ارزان از دست برود.» حافظ در جواب با رندی پاسخ داد که: «همین ارزان فروشی ها و بذل و بخشش ها بود که من را به این روز انداخت.» و این جواب باعث مسرت سلطان و رهایی حافظ شد. دست از طلب ندارم تا کام من برآید || یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر || کز آتش درونم دود از کفن برآید گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان || هر جا که نام حافظ در انجمن برآید



« ولادت امام حسن عسکری علیه السلام (۸ ربیع الثانی) »

۲۱

مهر

امام حسن عسکری (ع)، یازدهمین امام شیعیان، در روز ۸ ربیع الثانی سال ۳۳۲ هجری قمری در مدینه به دنیا آمد. نام پدر ایشان امام هادی (ع) و نام مادرشان حدیثه بود. امام حسن عسکری (ع) زمانی به امامت رسیدند که شیعیان به شدت تحت فشار خلفای عباسی بودند. امام حسن عسکری (ع) دوران کودکی خود را در مدینه سپری کردند و تحت تعلیمات پدر بزرگوارشان، امام هادی (ع)، تربیت یافتند. در سن جوانی، عباسیان، امام هادی (ع) را به سامرا فراخوانده بودند و امام حسن عسکری (ع) نیز با ایشان همراه شدند. پس از شهادت امام هادی (ع) در سال ۲۵۴ هجری قمری، امام حسن عسکری (ع) به امامت رسیدند. مدت امامت ایشان حدود شش سال بود.

یکی از مهم ترین وقایع دوران امامت امام حسن عسکری (ع)، ولادت امام مهدی (ع) است. امام حسن عسکری (ع) به دلیل شرایط سخت و نظارت شدید، با تدبیر و کجاست، ولادت و تربیت فرزندشان را مخفی نگه داشتند و به جز معتمدان و بزرگان تشیع، برای کسی آشکار نکردند.

دوران امامت امام حسن عسکری (ع) با خلافت معتمد عباسی هم زمان بود که یکی از ستمگرترین خلفای عباسی بود. امام تحت نظارت شدید قرار داشتند و بیشتر دوران امامت خود را در حصر و زندان گذراندند. چون آن حضرت اکثر طول عمر خود را در پادگان های نظامی و زندان های بنی عباس تحت نظر قرار داشتند، از این جهت به عسکری (نظامی) معروف شدند. با وجود فشارها و محدودیت ها، امام حسن عسکری (ع) به تربیت شاگردان و نشر علوم اسلامی پرداختند. امام حسن عسکری (ع) به دلیل محدودیت های موجود، از روش های متعددی برای ارتباط با شیعیان استفاده می کردند، از جمله ارسال نامه ها و نمایندگانی برای انتقال دستورات و راهنمایی ها به پیروانشان. سنت قهاقت و نمایندگی از طرف امام از دوره ایشان آغاز شد. از جمله مهم ترین اقدامات ایشان، تربیت بیش از صد فقیه و ارسال آن ها به شهرهای گوناگون است که از جمله آن ها می توان به نواب اربعه اشاره کرد.

« روز ملی روستا و عشایر »

۱۵

مهر

در کشور عزیزمان، حدود بیست میلیون نفر در روستاها و حدود دو میلیون نفر به صورت عشایری زندگی می کنند که اصلی ترین تولیدکنندگان محصولات کشاورزی و دامی، لبنی و صنایع دستی کشور هستند. جمعیت روستایی همیشه جزو مولدترین گروه های اقتصادی و اصیل ترین گروه های فرهنگی محسوب می شوند. برای قدردانی از نقش مهم و ارزشمند جامعه های روستایی و عشایری در فرهنگ، اقتصاد و توسعه کشور، ۱۵ مهر به نام این عزیزان اختصاص یافته است. در این روز رویدادها و فعالیت های متعددی در سراسر کشور برگزار می شوند که شامل جشن ها و جشنواره های فرهنگی، نمایشگاه های صنایع دستی و محصولات محلی، کارگاه های آموزشی و آگاهی بخشی در مورد مسائل و چالش های روستاها و عشایر است. همچنین، این روز فرصتی برای قدردانی از تلاش ها و دستاوردهای جامعه های روستایی و عشایری و ترویج میراث فرهنگی و سنتی آن ها است.

« وفات حضرت معصومه (س) »

۲۳

مهر

حضرت معصومه (سلام الله علیها)، دختر کوچک امام موسی کاظم (ع) و خواهر تنی امام رضا (ع)، در ۱ ذی القعدة سال ۱۷۳ در مدینه ولادت یافتند. از القاب ایشان می توان به معصومه، کرمه اهل بیت (علیهم السلام)، طاهره و حمیده اشاره کرد. ایشان هرگز ازدواج نکردند و در هجده سالگی در رأس کاروان بزرگی از اقوام و شیعیان امام رضا (ع) در مسیر پیوستن به برادرشان بودند که در مسیر مورد حمله دشمنان قرار گرفتند و از نزدیکی شهر ساوه، مسیرشان را به شهر قم که آن زمان مرکز تجمع شیعیان بود، تغییر دادند و پس از چند هفته تحمل بیماری و زخم، در سال ۲۰۱ قمری و دو سال پیش از برادرشان در شهر قم از دنیا رفتند. حضرت معصومه (س) از معدود زنان تاریخ صدر اسلام است که از او روایت ها نقل شده و جلسات علمی و تعلیم برگزار می کرده است. روایت ها و آموزه های حضرت معصومه (س) در ترویج و نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام) نقش مهمی داشته و دارند. ایشان با تربیت شاگردان و انتقال دانش های دینی، به گسترش فرهنگ و تعلیم اسلامی کمک شایانی کرده اند. برای زیارت آرامگاه ایشان فضیلت های متعددی ذکر شده اند و در وصف ایشان همین بس که حضرت معصومه (س) در کنار مادر بزرگوارشان حضرت فاطمه (س)، تنها بانوانی هستند که برایشان زیارت نامه مأثوره وجود دارد.

پی نوشت ها

Rumi ۱

۲. زیارت نامه ای که از زبان معصوم (ع) نقل شده باشد.

« روز بزرگداشت حافظ شیرازی »

۲۰

مهر

یکی از بزرگ ترین شاعران و ادیبان ایرانی است که در قرن چهاردهم میلادی، پس از ایلخانان و هم زمان با حمله تیمور لنگ، در شهر شیراز زندگی می کرد. لقب حافظ به این دلیل به خواجه شمس الدین محمد داده شده که حافظ قرآن بوده است. البته حافظ نه تنها حافظ قرآن بود، بلکه آیات و مفاهیم قرآنی را به خوبی در شعرهای خود به کار می برد. این توانایی او در تلفیق هنر شاعری با مفاهیم دینی و عرفانی باعث ماندگاری آثار او شده است. در مجموع، با اینکه آثار مهم حافظ از دویست و هفتاد و دو غزل و چهل و پنج رباعی بیشتر نیست و در مقایسه با دیگر شاعران، از نظر کمیت عدد بسیار کوچکی محسوب می شود، ولی به دلیل غنای فنی و محتوایی بسیار بالای شعرهایش، به یکی از مهم ترین میراث های ادبی و فرهنگی ایران تبدیل شده است و تأثیرات بسیار گسترده ای بر ادبیات ایران و جهان گذاشته است. شعرهای او به طور عمومی روی موضوعات عشق، عرفان، فلسفه و اجتماع متمرکز است. شعر حافظ چنان گیرا و عمیق بود که از هندوستان تا عثمانی و شمال آفریقا، جهان اسلام را در نوردد و طولی نکشید که به اروپا رسید و به زبان های دیگر نیز ترجمه شد. علاوه بر تمام خصوصیات مذکور، ویژگی مهم دیگر حافظ، رندی (به معنی زبری که یا جسور بودن) است. به طور مثال، حافظ شعری دارد به این مضمون: اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل مرا || به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

خونه خودتونه

این صفحه خانه خودتان است و شما مخاطبان مجله بر ایمان می نویسید تا همه با هم بخوانیم و یاد بگیریم. اگر شما هم دوست داشتید برای خانه خودتان مطلبی بنویسید، به این شناسه کاربری (آیدی) در پیام رسان شاد پیام بدهید



@roshd_honarjo_adm

مسیر درست را انتخاب کنید!

اظهر سوری

هنر آموز، استان فارس، شهرستان لار

داد. دست و پا شکسته پاسخی دادم و الحمدلله آن روز به خیر گذشت. نفس عمیقی کشیدم، ولی تصور اینکه شنبه هفته آینده امتحان مستمر هندسه داریم، لرزه بر اندامم انداخت. به خودم قول دادم فضاحت امروز را جبران کنم و نمره خوبی از امتحان مستمر بگیرم. برای همین زمان زیادی را صرف حفظ فرمول ها و تمرین اثبات های پیچیده هندسه کردم. چاره ای نداشتم و باید نتیجه خوبی می گرفتم!

بالاخره روز آزمون فرا رسید. هرچه

مثل همیشه دفتر طراحی ام را از زیر نیمکت برداشتم و آرام آرام مشغول نقاشی شدم. ناگهان با صدایی به خود آمدم. دبیر هندسه بود. با تکرار پرسشش به طرفم آمد. من همیشه نیمکت آخر می نشستم؛ شاید برای اینکه چندان دم دست دبیر نباشم و بتوانم از زیر پرسش هایش در بروم! دبیر هندسه با تکرار پرسشش به سمتم آمد. صدای قدم هایش به من نزدیک و نزدیک تر می شد. من پاسخ سوالش را نمی دانستم! چپ چپ نگاهم کرد و توضیح بیشتری درباره سوالش

بیشتر سؤال‌ها را می‌خواندم، برایم گنگ‌تر و ناآشنا تر به نظر می‌رسید. می‌دانستم پاسخ همه آن‌ها را بلدم، ولی پیدا کردن جواب صحیح در ذهن شلوغ و به هم ریخته من کار آسانی نبود. پریشان و پر اضطراب سرم را از روی برگه بلند کردم و نگاهی به هم کلاسی‌هایم انداختم. همه مشغول نوشتن بودند، به جز مریم که داشت آرام دفتر هندسه‌اش را باز می‌کرد و می‌خواست تقلب کند. آری تقلب! چشمانم درخشیدن گرفت. با خودم گفتم چرا من تقلب نکنم؟ هر چند تا آن موقع از اسم تقلب هم هراس داشتم، اما تک‌تک ذرات وجودم مرا به این کار تشویق می‌کردند. به آرامی پاسخ‌ها را از جزوه هندسه پیدا کردم و یکی یکی در برگه سؤال‌ها نوشتم. مسرور و سرخوش بودم که نمره‌ای کمتر از بیست نصیب نمی‌شود.

ناگهان سنگینی نگاه کسی را روی خودم حس کردم. سر بلند کردم و مریم را دیدم که با حسرت و البته کمی خشم به من نگاه می‌کرد؛ چرا که همان اول، شرایط تقلب را از دست داده و ناکام مانده بود. خلاصه برگه‌ها را تحویل دادیم. بی‌صبرانه منتظر جلسه بعدی هندسه بودم تا مرا به خاطر کسب بالاترین نمره تشویق کنند. همین‌طور هم شد! دبیر طبق روال همیشه نمره‌ها را بر اساس

بیشترین به کمترین تحویل داد. خوش حال بودم که اسم من جزو نفرات اول خوانده شده است، اما مریم در زمره آخرین‌ها بود. او از دیدن نمره‌اش آن قدر ناراحت شد که به نشانه اعتراض، در حالی که زیر لب می‌گفت: «تقلب شده، این چه وضع امتحان است، من اصلاً این امتحان را قبول ندارم»، از کلاس بیرون رفت.

نگاه من به در کلاس قفل شده بود. به دلم بد آمده بود. قلبم تندتند می‌زد و به شدت مضطرب بودم.

ناگهان در کلاس باز شد و من و دبیرم را به دفتر فراخواندند. حس بدی داشتم. هزار فکر و خیال می‌کردم. آیا مریم مرا مقصر نمره بد خود می‌دانست؟ یا نه! مرا شریک تقلب‌هایش معرفی کرده بود؟

وارد دفتر شدیم. ای وای، چه می‌دیدم؛ مادر مریم آمده بود. آمده بود و نام مرا به عنوان متقلب به مدیر و معاون گفته بود... آخ! صداهای مدیر و معاون و دبیر و مادر مریم را نمی‌شنیدم! از خدا می‌خواستم همه این اتفاق‌ها خواب بوده باشند، ولی نبود. از خجالت آب شدم. همه مرا نگاه می‌کردند و همین نگاه‌های

سرزنش‌آلود بدترین تنبیه بود برای من. شرمسار و خجالت‌زده و با دنیایی از اندوه به کلاس برگشتم. همه قضیه را فهمیده بودند و در گوشی پشت سر من حرف می‌زدند. دیگر هیچ آبرویی برایم نمانده بود. آه! آن روز بسیار سخت‌گذشت و لحظات تلخی را گذراندم.

ثانیه به ثانیه آن روز مثل کابوس تا سال‌ها با من همراه بود و تا مدت‌ها اضطراب آن را با خود می‌کشیدم. به لحاظ روحی به شدت به هم ریختم. مدتی طول کشید تا ذهن و روان خودم را ترمیم کنم. مدتی بعد از این ماجرا، دبیرم متوجه اشتیاق من به رشته هنر شد و متوجه شد که رشته ریاضی با علاقه‌های من همسو نبوده و نیست! او به صراحت به من گفت تو راه را اشتباه آمده‌ای! باید برگردی. باید هجرت کنی به رشته هنر!

همین حرف مرا به سمت تغییر رشته هل داد! انگار دنیا را به من داده بودند. آن قدر رشته گرافیک را دوست داشتم و در درس‌هایش موفق بودم که همیشه (بدون هیچ تقلبی!) نفر اول کلاس می‌شدم. تابستان همان سال در آزمون دانشکده فنی و حرفه‌ای شرکت کردم. هم دانشگاه علمی کاربردی مشهد قبول شدم و هم دانشکده فنی و حرفه‌ای بندرعباس. دانشکده فنی بندرعباس را انتخاب کرده و دو نیم‌سال را گذراندم. به خاطر شرایطی، تصمیم گرفتم دوباره در آزمون سراسری شرکت کنم، اما با همان علاقه به هنر. این بار در رشته دبیری فرهنگ و هنر پذیرفته شدم؛ چیزی که آرزوی همیشگی‌ام بود.

نفس عمیقی می‌کشتم و به چهره دانش‌آموزانم که دارند به حرف‌های من گوش می‌کنند نگاه می‌کنم. ادامه می‌دهم: «اگر آن روز آن اتفاق تلخ نمی‌افتاد، شاید رشته ریاضی را دنبال کرده بودم؛ رشته‌ای که به آن هیچ علاقه‌ای نداشتم. خدا را شکر!»

دور و بیر هر کدام از ما پر است از آدم‌هایی که از ترس اینکه برچسب دانش‌آموز ضعیف و تنبل بخورند، تا ابد دور رشته‌های فنی و مهارتی را خط می‌کشند. یا خانواده‌هایی را می‌شناسیم که روح هنر را در فرزندان خود می‌میرانند و آن‌ها را به تحصیل در رشته‌هایی مجبور می‌کنند که علاقه‌ای هم به آن‌ها ندارند. واقعاً چرا؟

بچه‌ها! من این خاطره را بارها و بارها تعریف کرده‌ام و همیشه نگران انتخاب رشته درست شما بوده و هستم. پس با توکل بر خدا، به سمت رشته‌های متناسب با روح و ذهن خود حرکت کنید.

بچه‌ها! من این خاطره را بارها و بارها تعریف کرده‌ام و همیشه نگران انتخاب رشته درست شما بوده و هستم. با توکل بر خدا، به سمت رشته‌های متناسب با روح و ذهن خود حرکت کنید

کسب و کارهای نوین

علیرضا جعفری

یکی از مسائل مهمی که در زمینه انواع کسب و کار هم از خدماتی، تولیدی و ترکیبی (هیبریدی) باید لحاظ کنید و پایه کسبو کار شما را شکل می‌دهد، «زمان‌نام (برند) سازی» است

به کسب کارهایی تر کبی (هیبریدی) گفته می شود که در کنار فروش محصول، خدماتی هم ارائه می دهند یا در بستر فروش محصول خدماتی را در کار خود دارند

احتمالاً برای هر کدام از ما پیش آمده است که بخواهیم کسب و کاری را راه اندازی کنیم که شروع آن معمولاً بایک ایده به ظاهر بکر است. شاید این ایده در مرحله اول ناب، جذاب یا پرسود به نظر بیاید! همه ما در شروع فرایند کسب و کار معمولاً به نقطه انتهایی آن فکر می کنیم، اما به مسیر رسیدن به آن اصلاً توجهی نداریم. بعد از رسیدن به ایده، به این فکر می کنیم که اگر ممکن باشد آن کسب و کار را فردی شروع کنیم و وقتی ببینیم این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست، بیایند که به صورت جمعی آن را شروع کنیم. به هر حال چه فردی و چه جمعی، به سرعت شروع کردن برای ما مهم است.

بودجه و منابع انسانی اش را پیدا کنیم و بعد دست به کار شویم. ذوق دارد، نه؟! این ذوق رسیدن به هدف و آرزوهای بزرگ ما را از مسائل مهمی دور می کند که اگر حواسمان جمع نباشد، برای ما و نزدیکانمان ضررهایی مادی و معنوی دارد. پس به قول قدیمی هانابیدی گذار به آب زد. یکی از این مسائل مهم که گفتیم حتماً باید لحاظ کنید و پایه کسب و کار شما را شکل می دهد، «نمانام (برند) سازی» است. حالا فرض کنید یک کسب و کار چه در کارهای مربوط به خدمات و چه در بخش تولید محصول به خروجی مطلوبی رسیده باشد؛ خروجی مطلوبی که کلی هزینه برایش شده است و کلی آدم برای آن طراحی کرده اند و برای رسیدن به این محصول زحمت کشیده اند. فرض کنید همه چیز سر جای خودش خوب جلورفته باشد. حال محصول ما به نمونه نهایی رسیده است و می خواهیم آن را بفروشیم. اگر این کار را خوب انجام داده باشید، متوجه می شوید که فقط دقت نکردن به این موضوع که محصول خودتان را چگونه و کجا باید بفروشید، باعث ورشکستگی کسب و کار و یک شکست شش بر صفر سنگین می شود! این تنها یک نمونه است که کلی تلاش رخ می دهد، اما فروشی در کار نیست، یعنی جایی که باید مزد زحمتمان را بگیریم، هیچ که هیچ. پس تا الان به اهمیت موضوع نمانام سازی پی بردیم. در این بخش از مجله قرار است در حد امکان در رابطه با بخش های نمانام سازی بیشتر صحبت کنیم؛ عبارتی که شاید خیلی ها متوجه اهمیت آن باشند، اما از ترس سختی آن از کنارش بگذرند و بدتر از آن شاید تا حالا اسمش به گوششان نخورده باشد. به هر حال بخواهیم یا نخواهیم، طلا شدن سختی هایی و البته لذت هایی نیز دارد.

در همان گام های اول باید حوزه فعالیت خود را مشخص کنیم. یعنی باید بدانیم می خواهیم خدمات ارائه دهیم یا محصول تولیدی

را بفروشیم یا کسب و کار تر کبی داشته باشیم. به کسب و کارهایی که محصولی نمی فروشند و خدماتی در حوزه نیازهای انسان ها ارائه می دهند، یا در حوزه های رفاهی و تفریحی فعالیت می کنند، کسب و کارهای خدماتی می گویند. مثال های بیشتری می خواهید؟! فعالیت های حوزه پزشکی، رشته های طراحی یا عیب یابی رشته های مهندسی و طراحی گرافیک.

کسب و کارهای تولیدی به کسب و کارهایی گفته می شود که محصولاتی را تولید می کنند و به فروش می رسانند. فرق این ها را احتمالاً در کتاب مدیریت تولید خوانده باشید، اما شاید عبارت کسب و کارهای تر کبی جدید باشد. به کسب و کارهایی تر کبی گفته می شود که در کنار فروش محصول، خدماتی هم ارائه می دهند یا در بستر فروش محصول هستند. به طور عمده از این دسته کسب و کارها شناخته می شوند، زیرا در آن ها یک محصول، از طریق ارتباط با سایر کالاها، به شما خدمتی ارائه می دهد. یا به عبارت دیگر می توان کسب و کارهای حوزه رباتیک را در این دسته قرار داد. پس در این شماره با هم اهمیت نمانام سازی را متوجه شدیم و انواع کسب و کارها را شناختیم. در شماره بعد با ما همراه باشید تا با بخش های هر نمانام آشنا شویم.

خلاصه توری ۳

همیشه رسیدن به یک ایده بکر برای کسب و کار موفقیت را تضمین نمی کند. خیلی وقت ها، واقعاً خیلی وقت ها، کسب و کارها شکست می خورند، چون به مهم ترین بخش ماجرا فکر نشده است! فروش، از اولیه ترین و شاید مهم ترین قسمت های موفقیت در فروش، نمانام سازی خوب است. اول از همه شاخه ای را که قرار است کاروکاسبی داشته باشی انتخاب کن تا برای ادامه دادن مسیر تکلیف معلوم باشد.

پی نوشت ها

۱. درس های کتاب مدیریت تولید که یادتان نرفته؟!؛
۲. استقلالی ها، ناراحت نشوند، اصلاً شکست سنگین مثل ۴ دربی پشت سر هم!
۳. اگر حوصله مطالعه نداری، از خلاصه خواندن شروع کن!



کسب و کار

رقیبه ارسلانی

کسب و کار دیگری در حوزه فروش سوغات شهرها راه اندازی کرد و چند کسب و کار دیگر هم راه انداخت که در همه آنها نتیجه‌ای بهتر از اس‌تور نداشت.

مهم‌ترین ویژگی علی خسرونژاد، ناامید نشدن اوست. به جای آنکه غصه‌دار شکست‌های متعددش شود، از آنها درس گرفت و همه تجربه‌هایش را به کار گرفت تا کسب و کار دیگری راه بیندازد. خودش می‌گوید، فهمیده‌ایم که هدفمان نباید فقط پول در آوردن باشد، بلکه باید به دنبال ارائه خدمت باشیم. وقتی مردم از این خدمت لذت ببرند، پول هم همراه آن خواهد آمد.

او با این تجربه‌ها و به همراه یکی از دوستانش، شرکت نواقرین پارسی‌دوز را راه انداخته است تا هر کس بتواند دوخت پوشاک مخصوص خودش را داشته باشد. اسم پارسی‌دوز را هم برای این انتخاب کرده است که در طراحی و دوخت لباس‌ها از فرهنگ غنی ایرانی استفاده می‌شود.

چطور شروع شد؟

علی خسرونژاد با لوازم خیاطی آشنایی داشت و مادر دوستش هم خیاطی حرفه‌ای بود. چون تنوع در وسایل و لوازم خیاطی زیاد بود، تصمیم گرفتند برای فروش این لوازم یک فروشگاه بر خط ایجاد کنند و آنها را به همه کشور بفرستند. اول با فروشندگان

موضوع لباس و پوشاک همواره یکی از موضوعات جذاب برای مردم سراسر دنیاست. علاوه بر اینکه تأثیر لباس بر ظاهر و آراستگی بسیار زیاد است و مردم به آن اهمیت زیادی می‌دهند، در واقع پوشاک فقط یک کالای مصرفی نیست، بلکه با آداب و فرهنگ مردم گره خورده است. مردم هر کشور با نوع و مدل لباس‌هایشان شناخته می‌شوند. حتی لباس اقوام هم فرهنگ و بوم زندگی آنها را نشان می‌دهد. لباس ایرانی که هنر سرپنجه‌های خیاطان ایرانی است نیز نشان‌دهنده فرهنگ غنی ایرانی در سراسر دنیاست.

یکی از جوانان کشورمان سعی کرده است در این زمینه یک شرکت نواقرینی راه اندازی کند که هم فرهنگ غنی کشورمان را حفظ کند و هم زمینه درآمدزایی برای خودش و دیگران شود. این شماره از کارآفرینی حتماً برای هنر جوان رشته‌های خیاطی و طراحی دوخت جذاب خواهد بود.

علی خسرونژاد سال ۹۶ وارد دانشگاه یزد شد. در همان ایام علاقه‌مند شد به راه اندازی کسب و کار؛ وقتی با شتاب‌دهنده‌ها آشنا شد و آموزش‌هایشان را دید.

در ابتدا یک کسب و کار به نام (اس‌تور) راه انداخت که در حوزه گشت‌های تفریحی کوتاه و کویرنوردی فعالیت می‌کرد؛ قبل از آنکه نشان‌های بزرگ تجاری وارد این فضا شوند. بعد از آنکه در این کسب و کار شکست خورد،



هدفمان نباید فقط پول در آوردن باشد، بلکه باید به دنبال ارائه خدمت باشیم. وقتی مردم از این خدمت لذت ببرند، پول هم همراه آن خواهد آمد



سرمایه اولیه

ابتدا کار خود را با پنج میلیون تومان شروع کردند که برای راه اندازی یک فروشگاه برخط بود و پارسی دوز فقط نقش واسطه را داشت. بعد کار را توسعه دادند و جذب سرمایه کردند. بعد از مدتی که کار انبار گردانی و توسعه فروشگاه را شروع کردند، ۴۰۰ میلیون تومان جذب سرمایه کردند. الان با هشت نفر نیروی انسانی و حدود ۳۰ نفر خیاط که در وبگاه آن‌ها فعالیت می‌کنند، کار را ادامه می‌دهند.

حالا شرکت نوآفرین پارسی دوز در نظر دارد فرهنگ لباس شخصی دوز را در همه ایران جا بیندازد و کسب و کار خودش را هم توسعه دهد. در واقع، مثال‌هایی مثل علی خسرو نژاد بسیارند که با ایده‌های فراوانی که در ذهن دارند، از شکست‌ها نمی‌ترسند و از تجربه آن‌ها برای ساختن کار جدید و بدون نقص گذشته استفاده می‌کنند. ناامید شدن مهم است و البته این درس بزرگ که نباید فقط به پول درآوردن فکر کرد، بلکه باید خدمت لذت بخش ارائه داد.

این تجربه بزرگ علی خسرو نژاد و گروهش بوده است. هنرجویان رشته طراحی دوخت و خیاطی دنیای متنوعی از کسب و کار را پیش روی خود دارند که هیچ موقع کهنه نمی‌شود و همیشه مشتری خواهد داشت. مهم این است که چه کسی تفاوت ایجاد کند.

با قیمت مناسب همکاری می‌کردند و فقط واسطه بودند و خودشان انبار فروش نداشتند. مخاطب این فروشگاه خیاطان بودند. مدتی بعد فهمیدند مردم برای خرید لباس به فروشگاه‌های حضوری مراجعه می‌کنند و خرید حضوری را به دلایل گوناگون ترجیح می‌دهند. زیرا وقتی خرید اینترنتی انجام می‌دهند، با مشکلاتی مثل اندازه لباس و مدل آن مواجه می‌شوند. برای همین تصمیم گرفتند کسب و کارشان را توسعه دهند و کاری کنند خیاط‌ها به صورت برخط سفارش بگیرند. در این صورت، هر کس می‌تواند لباس خودش را اینترنتی سفارش دوخت دهد و مدل لباس و حتی پارچه و دکمه آن را خودش انتخاب کند.

**شرکت نوآفرین پارسی دوز
در نظر دارد فرهنگ لباس
شخصی دوز را در همه ایران
جا بیندازد و کسب و کار
خودش را هم توسعه دهد**

قصه‌های هنرستان ما

علی اصغر جعفریان، یک هنرجوی قدیمی

اولین روز

زنگ دینی بود. هنوز معلم به کلاس نیامده بود. اولین جلسه درس در سال تحصیلی جدید بود. معلم جدید دینی را نمی‌شناختم و ندیده بودم. همه چیز برایم تازگی داشت؛ سال تحصیلی، مدرسه و رشته‌ای که انتخاب کرده بودم (ماشین ابزار). اولین سالی بود که از راهنمایی به هنرستان آمده بودم. داستان به هنرستان آمدنم مفصل است. سعی می‌کنم داستانش را برایتان تعریف کنم:

مهر ماه سال ۱۳۶۰ بود؛ یعنی چهل و سه سال پیش. بچه‌ها کلاس را با سروصدایشان روی سر گرفته بودند. صدا به صدا نمی‌رسید. مبصر صفر کیلومتر کلاس هر چه بالا و پایین می‌پريد تا بچه‌ها را آرام کند، موفق نمی‌شد. بالاخره انتظارات به سر آمد. در کلاس باز شد. جوان گندمگون خنده‌رویی، با قد متوسط و اندامی ورزشکاری، با گرم کن

قرمز رنگی بر تن، وارد کلاس شد. در یک چشم برهم زدن، سکوتی کامل در کلاس حکم فرما شد. سی جفت چشم آقای معلم دینی را از جلوی در تاپای تخته کلاس همراهی کردند. معلم جوان لبخند زان با چشمانی که از لبخند برق می زد و به تک تک بچه های کلاس نگاه می کرد، کنار تخته مستقر شد. با صدای آرام و دل نشین خودش را معرفی کرد: من، محمود موافق، معلم دینی شما هستم. شیرینی لحظات آن کلاس را هیچ گاه نمی توانم فراموش کنم، آخر آن کلاس متفاوت ترین کلاسی بود که تا آن روز در دوران تحصیلم تجربه می کردم. آقای موافق خوش بر خورترین معلممان بود. هیچ گاه لبخند از کنار لبانش محو نمی شد. درس را با گفت و گوهای دوطرفه بین خودش و بچه ها پیش می برد. خلاصه، در همان جلسه اول مهرش به دل و تمام بچه ها نشست. آن روز من هرگز نمی توانستم تصور کنم آقای موافق در آینده مهم ترین و تأثیر گذارترین معلم زندگی نه تنها من، بلکه کل بچه های هنرستانمان خواهد شد!

چهل و سه سال پیش

باورم نمی شود به همین سرعت و به همین راحتی چهل و سه سال از اولین روزی که گام در حیاط هنرستان فنی شماره ۲ تهران گذاشتم، گذشته باشد. حالا بعد از چهل و سه سال خودم را وسط حیاط هنرستان می بینم؛ حیاطی که جای جایش برای یک دنیا خاطره با خود دارد. بی اختیار چند قطره اشک از چشمانم می جوشد و گونه ام را خیس می کند. در حیاط چشم می چرخانم. کلاس ها و کارگاه های دور تا دور حیاط را تار می بینم.

خدا را شکر ظاهر ساختمان و حیاط و کلاس های هنرستان دست نخورده باقی مانده اند! قرار گرفتن در هر نقطه ای از هنرستان ده ها خاطره ناب را برانیم زنده می کند؛ چقدر بچه هایی که در همین حیاط والیبال بازی کرده اند و در مسابقات تیم گان (لیگ) فوتبال داخل هنرستان گل زده اند و با فیراد گل گل هم کلاسی هایشان به هوا پریده اند. هنرستانی که در کارگاه های آن ده ها متخصص و مدیر کارخانه، زیر نظر مهندسان خوش فکر کار یاد گرفته اند و هم اکنون مشغول خدمت به کشورشان هستند. در همین

هنرستان، چندین معلم شهید به بچه ها درس زندگی دادند و طولی نکشید که خودشان نیز به سوی آسمان زندگی جاویدان پر کشیدند.

قطعه کارهای بچه محل

خوب به یاد می آورم، اوایل سال های بعد از پیروزی انقلاب، یعنی سال های

۵۹ و ۶۰ در جامعه بحث خودکفایی و پیشرفت کشور داغ بود. عده ای بر این باور بودند که برای پیشرفت کشور به متخصصانی در رشته های گوناگون، به خصوص رشته های فنی، نیاز داریم. همه معتقد بودند هنرستان ها می توانند در این زمینه نقشی مهم داشته باشند. قرار شد حسابی به هنرستان ها در سطح کشور بها بدهند. قرار شد شاگردان باهوش و مستعد را برای هنرستان ها انتخاب کنند. شور و حال خوبی در سطح کشور به راه افتاد و خلاصه هنرستان ها به قدری در آن سال ها مهم شده بود که برای ورودی هنر جوانان، مثل آزمون سراسری دانشگاه ها، آزمون ورودی سراسری طراحی کردند.

آن سال ها مثل حالا در مدرسه مشاور و معلم راهنمای درست و حسابی وجود نداشت تا بچه ها با آن ها گفت و گو کنند و رشته مناسب روحیه شان را انتخاب کنند. من از بچگی به ساخت و ساز و تولید و خلق کردن قطعه و اثر هنری علاقه زیادی داشتم. بیشتر از اینکه کتاب به دست باشم، آچار و دوربین عکاسی و قلم مو به دست بودم و اوقاتم را با تولید کارهای هنری و فنی می گذراندم. از طرف دیگر، یکی از بچه محلی هایم که یکی دو سال از من بزرگ تر بود، در هنرستان مشغول تحصیل بود. او گاه گاهی قطعه کارهای با مزه ای را که در کارگاه هنرستان ساخته بود نشانم می داد: قطعه هایی مثل دستگاه سوراخ کن کاغذ، لولا های در، گویاهای فلزی، انواع چرخ دنده و حتی میل لنگ موتور ماشین.

دیدن آن دست سازها حسابی در من تأثیر مثبت گذاشت و من به عنوان فارغ التحصیل پایه سوم راهنمایی، انتخاب خودم را کردم. به اصرار خودم و با کمک خانواده، در آزمون ورودی هنرستان ها شرکت کردم و در رشته ماشین ابزار قبول شدم.

روزی را که قرار بود اسامی قبول شدگان در روزنامه های کثیرالانتشار آن زمان منتشر شود به یاد دارم. آن روزها تنها دو سه روزنامه بعد از ظهرها چاپ می شد که یکی کیهان و دیگری اطلاعات بود. روزنامه ها را دکه های روزنامه فروشی هر روز ساعت دوی بعد از ظهر به دست مردم می رساندند. مردم در گرمای تابستان یک ساعت زودتر جلوی دکه ها صف کشیده بودند. وقتی روزنامه را خریدم، بدون معطلی همان جا روی زمین صفحه هایش را باز کردم. با دیدن اسم به هوا پریدم. دیگر سر از پانمی شناختم. یک دستم روزنامه و یک دستم رو به هوا، شادی کنان به سمت خانه دویدم تا خبر قبولی ام را به پدر و مادرم بدهم. به نظرم واقعاً حس و حال آن قبولی کمتر از حس

و حال قبولی در دانشگاه نبود! ای کاش در سال های بعد نیز آن جو مثبت و خوبی که برای هنرستان ها ایجاد شده بود، در کشور حفظ می شد! واقعاً بهترین راه برای پیشرفت کشور و عاقبت به خیری جوانان همان راه بود؛ کسب مهارت های فنی و هنری در هنرستان ها و دوره دوم متوسطه.

متأسفانه بعد از گذشت چند سال، تب قبولی در رشته های پزشکی و ریاضی و علوم انسانی خیلی بالاتر از رشته های فنی و هنری رفت و هنرستان ها به حاشیه رانده شدند. غول آزمون سراسری سر بر آورد و میلیون ها جوان را بعد از دیپلم و قبول نشدن در دانشگاه، به انسان های بی هنر و بی مهارتی تبدیل کرد که به درد هیچ کاری نمی خوردند. ای کاش آموزش و پرورش با همان فرمان ابتدای دهه شصت ادامه پیدا می کرد و به هنرستان ها اهمیت می داد! آخر مگر ما در کشور به چند پزشک و فیزیکدان نیاز داریم؟!

معاون مهربان هنرستان

قدم زان به سمت در ورودی هنرستان می روم. ساختمان اصلی هنرستان در یک دوم زمین آن قرار دارد و حیاط هنرستان را به دو قسمت تقسیم کرده است. حیاط خلوت کوچکی در سمت خیابان و در ورودی قرار دارد؛ همان جایی که آن وقت ها صبح های زود بچه ها دو چرخه ها را پارک می کردند. اتاقک سرایدار هنرستان، آقای دهقان مهربان، کنار در ورودی به چشم می خورد؛ همان جایی که آقای شیرازی، معاون با ایهت و مقتدر آن وقت های هنرستان، صبح ها می ایستاد و احدی از هنر جوانان جرئت تأخیر ورود به هنرستان را نداشت. نظم و انضباط نزد آقای شیرازی از مهم ترین ها مهم تر بود. آقای شیرازی با هیچ بنی بشری روی موی سر، لباس مناسب و حضور به موقع در مدرسه شوخی و تعارف نداشت. همین روحیه باعث شده بود هنر جوانان هنرستان منظم و مرتب باشند. البته ناگفته نماند، آقای شیرازی را همه بچه ها و معلم ها و اولیای هنر جوانان از صمیم قلب دوست داشتند. در کنار روحیه منظم و مرتب آقای شیرازی، دلسوزی های او نسبت به اوضاع درسی و خانوادگی هنر جوانان و مهربانی هایش، از او معاونی شش دانگ ساخته بود. آقای شیرازی به قدری در تمام امور هنرستان حضور فعال داشت و نقش آفرینی می کرد که می توانستیم نقش او را از مدیر مدرسه هم بالاتر بدانیم.

ادامه خاطرات هنرستان در شماره بعد

آقای موافق خوش بر خورترین معلممان بود. هیچ گاه لبخند از کنار لبانش محو نمی شد. درس را با گفت و گوهای دوطرفه بین خودش و بچه ها پیش می برد

مهدی اعظم نبوی / نفیسه فضلی

شیراز، شهر ترنج و نارنج



از آخرین باری که با دوستانم دور هم جمع شدیم و تصمیم گرفتیم برای معرفی بهتر استان فارس و شهر زیبایمان شیراز، کاری جدید انجام بدهیم، چند روزی می‌گذرد. در این مدت خیلی از صفحه‌های اینترنت راز و رو کردم تا به ایده‌ای نو دست یابم. دلم می‌خواست بچه‌ها بدانند در شهر و روستای خودشان چه امکانات و قابلیت‌هایی وجود دارند.

با خودم فکر کردم شاید باراه انداختن یک پویش بزرگ بتوانیم به هدفمان نزدیک شویم؛ یک مسابقه برای پسران جوان فکر پایه دهم هنرستانی. پس دست به کار شدیم و مقدمات و ملزومات کار را فراهم کردیم. از بچه‌ها خواستیم گروه‌های سه نفره تشکیل بدهند و هر گروه یک فیلم کوتاه یک دقیقه‌ای از امکانات و ظرفیت‌های پیرامونی‌شان تهیه کند و اگر خودشان یا اطرافیان‌شان کسب و کاری راه‌اندازی کرده‌اند، آن را به زبانی ساده



معرفی کنند. فکرش را نمی‌کردم، ولی استقبال و تمایل بچه‌ها کم‌نظیر بود.

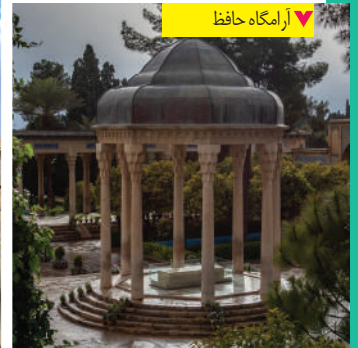
یکی از قشنگ‌ترین فیلم‌ها از باغ‌های خرمالوی شهرستان جهرم به دستمان رسید. یک باغ خانوادگی که دو برادر یا به پای هم آن را به یکی از بزرگ‌ترین مراکز تولید خرمالو در جهرم تبدیل کرده بودند و محصولاتش را به بیشتر کشورهای حاشیه خلیج همیشه فارس صادر می‌کردند. دو تا برادر فیلم ما از دوره کودکی در مناطق باغی جهرم با هم بزرگ شده‌اند و هر دو هم در هنرستان دنبال علاقه خود، یعنی باغداری رفته‌اند. بعد از آن هم به کمک بقیه اعضای خانواده به تولیدکننده بهترین رقم‌های خرمالو در استان تبدیل شده‌اند.

«مزرعه پیازهای زرد و سفید» فیلم دیگری بود که توجه مرا جلب کرد. مزرعه‌ای که به همت و تلاش یک پدر و پسر اقلیدی، حالا یکی از مراکز عمده تولید این صیفی پرمصرف شده بود. پدر خانواده از هنرآموزان قدیمی هنرستان‌های شهرستان اقلید است که حاصل یک عمر تجربه و تدریس خود در هنرستان را، در اینجا به نمایش گذاشته و اسباب اشتغال خیلی از شاگردان قدیمی خود را هم فراهم کرده است؛ تاجایی که با تلاش ایشان، اقلید توانسته است رتبه سوم تولید پیاز در استان فارس را به دست آورد.

اما از هر فیلمی بگذریم، از فیلم «باغ انجیر استهبان» نمی‌شود به راحتی گذشت؛ شهری که به باغشهر انجیر دنیا معروف شده است و در حال حاضر درخت‌های انجیر چندصد ساله آن ثبت جهانی شده و مایه افتخار ایران‌اند؛ شهری که اقتصاد بیشتر مردمانش به درختان انجیر گره خورده و این میوه قرآنی و بهشتی محل کسب روزی خیلی از آنان است.

آوازه استهبان و درختان انجیرش آن قدر پیچیده و طنین افکن شده که حالا در کنار باغداری، فرصت گردشگری هم قابلیت تازه‌ای است که در حال رشد یافتن و درآمدزایی برای ساکنان محلی

آرامگاه حافظ



آرامگاه سعدی



باغ ارم



عمارت شاپوری



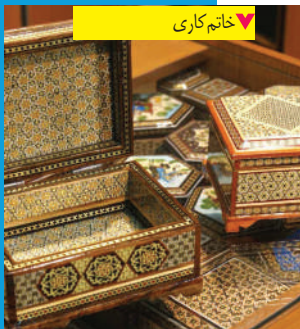
تماش کن



انجیر



خرماوی چهارم



خاتم کاری



معرق کاری



مینا کاری

هستند. یکی از بچه‌ها هم فیلمی درباره یکی از این معدن‌ها بر ایمان فرستاده است. درست است که کار در معدن سختی‌های خودش را دارد، ولی به نظر می‌رسد خالی از لطف هم نیست. بسیاری از جوانان تحصیل کرده این رشته در شهرهایی مثل آباده، نیریز، بوانات و شیراز توانسته‌اند از این راه و فرصت خدادادی درآمد خوبی داشته باشند و برای خودشان و دیگران کار مناسبی دست و پا کنند. هر چند خام فروختن و استفاده از تجهیزات قدیمی مطلوب نیست، اما نسل جدید می‌تواند با کسب دانش و مهارت و نیز بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، بهترین نوع برداشت را از این نعمت الهی داشته باشد.

صنایع دستی یکی دیگر از موضوع‌های مورد توجه نوجوانان پوشش ما بود. هر چند خاتم کاری، معرق و نقره کاری جزو صنایع پیشرو در استان محسوب می‌شوند، اما منبت کاری آباده است که ثبت جهانی شده و اصالتی ۷۰۰ ساله دارد. فیلم ارسالی بچه‌ها درباره یکی از کارگاه‌های چوب و منبت، نشان از سبک‌های سنتی و ظرافت این هنر قدیمی دارد. خیلی از تحصیل کرده‌های رشته‌های مرتبط با منبت در این کارگاه‌ها مشغول خلق آثار و تولید محصولات هستند که برای معرفی و شناساندن آن‌ها به بازار دنیا، هنوز باید کارهای زیادی انجام شود.

شاید «پوش پر گوهر» نام مناسبی برای این خاک پر گوهر باشد.

خلاصه‌طوری!

ها کاکو! رسیدیم به فارس و شیراز، و اصلاً صفحه بوی بهار نارنج گرفته.

بچه‌های فارس چقدر ظرفیت‌های استانتان را می‌شناسید؟ فقط هم مخصوص فارس نیست. بچه‌های ایران ظرفیت‌های فارس را بشناسید، شاید برای کسب و کار به کارتان آمد.

محصولات باغی و زراعی متفاوت، ظرفیت گردشگری کم‌نظیر، خاک نسوز و صنایع دستی تازه بخش‌های کوچکی بودند از ظرفیت‌های فارس.

پی‌نوشت‌ها

۱. مراجعه به کتاب انسان و محیط زیست، پایه یازدهم، درس ۷ مرتبط با گردشگری، صفحه ۱۱۸، برای بهتر فهمیدن گردشگری جامعه‌محور.
۲. اگر حوصله مطالعه ندارید، از خلاصه خواندن شروع کنید!
۳. اگر حوصله مطالعه ندارید، از خلاصه خواندن شروع کنید!

است. خیلی از جوانان خوش فکر و با ذوق استهبانی، در کنار تولید انجیر، نیم‌نگاهی هم به گردشگری دارند. آن‌ها از این راه هم درآمد ثانویه دارند و با ارائه انواع خدمات گردشگری، روز به روز بر تعداد گردشگران می‌افزایند. نکته مهم این فیلم تلاش این جوانان استهبانی در بسته‌بندی مناسب و بازاری پسند انجیر است که تا به امروز چندان مورد توجه نبوده، اما به همت آنان و ایده‌های نابشان، اتفاقات خوبی در این زمینه افتاده است.

خیلی از فیلم‌هایی که به دستمان رسیده، مربوط به محصولات باغی استان است؛ همچون انگور، انار، زیتون، بادام، لیمو شیرین و زردآلو. از بخش باغداری و قشنگی‌های آن که بگذریم، فیلم‌های بخش گردشگری رنگ و بوی دیگری دارند. تا جایی که من اطلاع دارم، فعالیت بوم گردی در استان ما رایج شده و بیشتر از ۲۰۰ مرکز اقامگاهی هم راه‌اندازی شده است؛ یک ایده خوب و تقریباً کم‌هزینه که با استفاده از امکانات موجود و محلی می‌تواند باعث رونق روستاها شود.

در یکی از فیلم‌ها دیدیم که یک خانواده شیرازی خانه‌باغ قدیمی پدر بزرگشان در داخل روستا را به اقامتگاه بوم گردی تبدیل کرده بود و انواع خدمات مشتری پسند را ارائه می‌داد. آن‌ها برای ۱۰ نفر دیگر غیر از خودشان هم فرصت اشتغال ایجاد کرده بودند و از این راه به اقتصاد چند خانواده نیز کمک می‌کردند. این گروه با استفاده از فرهنگ بومی، لباس‌های محلی، آوازهای سنتی، بازی‌های قدیمی، گردشگری خوراکی و طبیعت گردی توانسته بودند رضایت گردشگران را جلب کنند و روز به روز هم تقاضای بیشتری داشتند. از این نوع فعالیت‌ها در گردشگری با نام «گردشگری جامعه‌محور» یاد می‌کنند.

یکی دیگر از جلوه‌های گردشگری در استان پهناور فارس، «گردشگری عشایری» بود. حتی بچه‌های عشایر هم از این پوشش بزرگ ما با خبر شده بودند. آن‌ها از جاذبه‌هایی که همراهی و زندگی با عشایر می‌تواند داشته باشد، بر ایمان صحبت کردند. استراحت در سیاه‌چادرهای عشایر، هم‌سفره شدن با آنان، و خوردن غذاهای کاملاً طبیعی و تازه و به قولی زیستی، آشنایی با انواع صنایع دستی و همراه شدن با آنان در چرای دام‌ها، فقط گوشه‌ای از جذابیت باورنکردنی گردشگری عشایری محسوب می‌شود. بر این باورم که هستند نوجوانانی که این فرصت‌ها و ظرفیت‌ها را می‌بینند و با کسب دانش و مهارت و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، به فکر راه‌اندازی کسب و کاری نو هستند.

حتماً تا به حال اسم «خاک و آجر نسوز» به گوشتان خورده است! شهرهای شمالی استان ما منبع خدادادی بزرگی از این ماده معدنی



مسجد نصیر الملک



شاه چراغ



ماجد اهلای آچار فرانسه!

بره‌ام فنبیری

دوست دارید
از تاریخچه کدام اختراعات یا
مشاغل بدانید؟ از پدر بزرگ سؤال کنید تا
او پاسخ بدهد.
در پیام رسان شاد به این شناسه کاری (آیدی)
پیام بدهید و سؤالاتان را بپرسید.



@roshd_honarjo_admin

بیاد! خب، پس چی شده که بهش می‌گن آچار فرانسه؟

♦ هعی پسر! داستانش مفصله! مثل داستان زندگی پدر بزرگ! بعد از اختراع اولیه، ۱۳۰ سال پیش، یک آقای به اسم جان پتر جانسون که اهل سوئد بوده، این آچار رو طراحی جدید و کامل می‌کنه. به همین خاطر حتی تو بعضی از کشورها به این آچار سوئدی هم می‌گن! ۲۰ سال بعدش، دسته‌های آچار رو که خیلی ساده بوده، طراحی مجدد می‌کنن و ۴۵ سال باهاش کار می‌کنن. بعد از اون یه پدر آمرزیده‌ای میاد و طراحی دسته‌اش رو کامل می‌کنه، تا اینکه حدود ۴۰ سال قبل، دسته‌های ارگونومیک براش طراحی می‌کنن تا توی دست راحت کار کنه.

«ا، همین یه ذره آهن؟! می‌گن گول هیکل هیشکی رو نخورید!»

♦ چون این آچار رو اولین بار فرانسوی‌ها وارد صنعت ایران کردن، معروف شده به آچار فرانسه. تو چندتا کشور دیگه هم همین طوره.

«پس شدیم ما و فرانسه و انگلیس و سوئد، که آچار داریم.»

♦ پرهاااام! من خودم این لیوان آب رو می‌خورم که بلایی سرت نیاد!

«پدر بزرگ، هیچ کشور دیگه‌ای آچار نداره؟»

♦ چرا پرهام جان. چرا پسر گلم! همه کشورها آچار دارن. اصلاً مگه می‌شه بدون آچار؟!

«آخه من فکر کردم آچار فقط توی ایران وجود داره و فرانسه، تازه فکر می‌کردم ما هم از اونا قرض گرفتیم.»

♦ به خاطر اسمش؟!

«بله پدر بزرگ.»

♦ تازه، می‌دانستی آچار فرانسه برای فرانسه نیست؟

«ای داد بیداد! یعنی یه کشور دیگه هم آچار داره؟»

♦ تو امروز یه چیزیت شده پرهام!

«ها؟ آها! ببخشید. هنوز ذهنم روی سؤال قبلی

قفله! پس چرا بهش می‌گن آچار فرانسه؟!

♦ آچار فرانسه رو در اصل حدود ۱۸۰ سال پیش توی انگلیس آقای به اسم ریچارد کلابرن طراحی کرد. تو بعضی از کشورها به همین خاطر، به این آچار می‌گن آچار انگلیسی؛ حتی توی خود فرانسه.

«آها! پس ما و انگلیس و فرانسه سه‌تایی فقط آچار داریم!»

♦ پرهام بیا این لیوان آب رو بخور، تو حالت خوب نیست!

«ببخشید پدر بزرگ. شوخی کردم متن از خشکی در



بہارِ دل



ایران زیبا

